

# از جهان کار

طرح کلی تاریخ کار



گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

اردیبهشت 1400 (آوریل 2021)

## توضیح

یکی از مکاتب مطرح تاریخنگاری، مکتب آنال است که توسط گروهی از مورخان فرانسوی در قرن بیستم و متأثر از جنگ جهانی اول پایه گذاری شد. این مکتب در نگاه خود به تاریخ بر تاریخ اجتماعی و اقتصادی بلند مدت تأکید دارد. و برخلاف تاریخنگاری کلاسیک، برای رویدادهای سیاسی و دیپلماتیک و جنگها جا و اهمیت زیادی قائل نیست. مکتب آنال در بررسیهای خود قائل به الگوهای عام نیست و در تکاپوی بازیابی چنین الگوهای بر نمی آید، بلکه می کوشد اشکال حیات اجتماعی انسانها را مبتنی بر داده های گوناگون استخراج کند. دفتر حاضر نگاهی کلی به تاریخ کار است بر سیاق مکتب تاریخنویسی آنال.

این مقاله پیشتر به صورت مسلسل در "جنگ گارگری" حزب چپ ایران (فدائیان خلق) انتشار یافته است و اینک یکجا در اختیار خوانندگان قرار می گیرد.

|    |                                                                          |
|----|--------------------------------------------------------------------------|
| 4  | طرح کلی تاریخ کار                                                        |
| 4  | چکیده                                                                    |
| 4  | مقدمه                                                                    |
| 5  | معنای کار (labour) و زحمت (work)                                         |
| 6  | ظهور مناسبات کار                                                         |
| 9  | جابجاییهای بلندمدت در مناسبات کار                                        |
| 11 | جابجایی ها در مناسبات کار چگونه رخ می دهند؟                              |
| 15 | چرا مناسبات کار تغییر می کنند؟                                           |
| 21 | آخرین تحولات                                                             |
| 21 | تغییر قرارداد کار و کاریابی                                              |
| 23 | تشدید تلاش کاری (افزایش ساعات کار)                                       |
| 25 | جابجائی توازن قوا در نهادهای مربوط به بازار کار (تغییرات در جنبش کارگری) |
| 26 | نتیجه                                                                    |

## طرح کلی تاریخ کار

یان لوکاسن، انستیتو بین المللی مطالعات اجتماعی

### چکیده

دامنه تحقیقات کنونی در تاریخ کار، چه به لحاظ زمانی و چه در ابعاد جغرافیایی، وسعت قابل توجهی یافته است. این نوشته یک بررسی اجمالی است که ایده هائی را در باره این پرسش مرکزی که "از تاریخ جهانی کار چه می توان آموخت؟" پیش می کشد و با استفاده از مهمترین یافته های تحقیقی جدید این ایده های را ترسیم می کند. ابتدا مفهوم "کار" (work) تعریف می شود و پس از مروری بر منشاء شش نوع اصلی مناسبات کار (labour)، این سؤال طرح می شد که "چرا و چگونه جابجائی های بزرگ در مناسبات کار در تاریخ جهانی رخ داده اند؟". تحقیقات معاصر نشان می دهند که الگوهای کلاسیکی که برای فهم تاریخ جهانی (از جمله توسط آدام اسمیث، کارل مارکس و ماکس وبر) و نیز الگوهای که توسط منتقدان آنها (از جمله کارل پولانی و الکساندر چایانف) به کار گرفته شده اند، با داده های تاریخی همخوانی چندانی ندارند. این الگوهای اساساً غایت نگر محتاج بازنگری اند. نوشته با مکتب بر سه نقطه عطف جهانی در مناسبات کار معاصر، که مؤید غفلت ما از جنبشهای تاریخ است خاتمه می یابد. گزاره مقاله ایناست که برای نیل به شناخت بهتری از گرایشهای بلندمدت تاریخی در زندگی کاری، و برای تدوین تاریخ جهانی کار، نیاز به تحقیقات تجربی و تطبیقی بسیاری در باره انسانهای کارکن ممکن و ضرور است.

### مقدمه

در دهه های گذشته در باره آینده تحقیق در تاریخ کار بسیار گفته و نوشته شده است. از زمان وحدت دو آلمان (Wende) در سال 1989 برخی ها اعلام کرده اند که "تاریخ کار مرد"، یا حداقل این که "تاریخ کار از بحران درناکی رنج می برد". در مقابل بعضی دیگر اعلام می کنند که تاریخ کار آهسته اما پیوسته در کار برگشت بوده و اکنون به دوران جدیدی از شکوفائی پا گذاشته است.<sup>2</sup> شاید بهتر باشد فعلاً از هر گونه قضاوت نهائی در باره سیر تاریخ کار پرهیز کنیم؛ اما این واقعیت را نیز تصریح کنیم که در این فاصله انتشار آثار آکادمیک در این باره افزایش فوق العاده ای داشته است.

آنچه در تحقیقات جدید، در مقایسه با نقطه اوج قبلی که در سالهای 1969 و 1970 حاصل شد، بلافاصله توجه را جلب می کند، این است که تحقیقات کنونی کوشش جدی و پرمایه ای را متوجه ابعاد جهانی و تطبیقی تاریخ کار کرده اند. مارسل فان در لیندن (Marcel van der Linden) مشخصاً توجه ویژه ای به این جنبه از تاریخ کار دارد و مورخان کار را به چنین توجهی دعوت می کند. جهانی شدن تحقیق با بسط جنبه های دیگر، و مشخصاً با بسط بازه زمانی دوره های مورد تحقیق همراه است. در حالی که مورخان کار در تمام قرن گذشته و پیشتر توجه خود را معطوف به دوره پس از انقلاب صنعتی کرده بودند، اخیراً یک گروه کوچک اما پرتأثیر آغاز به جستجو در دوره های پیشتر، کرده است و به



بردگی در آفریقای جنوبی

ویژه دست به تحقیق در مناسبات کار در اروپا از پس از 1500 میلادی زده است. همین اواخر هم، برخی از مورخان، از جمله کاتارینا لیس (Catharina Lis) و هوگو سولی (Hugo Soly) تهور کرده و به ردگیری گرایشهای بلندمدت در تاریخ کار، از روزگار باستان تا حال حاضر دست زده اند؛ سنتی که به نظر می رسد از یک قرن پیش، پس از ماکس وبر، به فراموشی سپرده شده بود. ترکیبی از هر دوی این تحولات - یعنی بسط دامنه تحقیقات تاریخ کار هم در زمان و هم در مکان - گام منطقی بعدی خواهد بود. روشن است که در این میدان وسیع دیگر تنها کارگران صنعتی (یا در واقع کارگران مزدی) نمی توانند مورد توجه انحصاری مورخان کار باشند.

هدف من در آنچه در پی می آید ترسیم خطوط کلی جدیدی در تاریخ کار جهانی است. به این منظور من به تحقیقات موجود، که عمدتاً به اروپا و آسیا (اراسیا) محدود می شوند، متکی بوده ام. باید بلافاصله اضافه کنم، این که تحقیقات مورد استفاده من عمدتاً به اراسیا پرداخته اند، ناشی از یک محدودیت عملی و واقعی است و نه به دلیل تعصب متفرعانه من، که خواسته باشم مناسبات کار در افریقای پیش از استعمار و امریکای پیش از "کشف" آن (امریکای پیشاکلمبی) را از شمول تاریخ کار محروم کرده باشم. توضیح خواهم داد که تاریخ کار و مناسبات کار باید جزء جدائی ناپذیری از تاریخ اجتماعی هر جامعه ای، در هر زمان و مکان، باشد.

## معنای کار (labour) و زحمت (work)

مناسب است با این سؤال شروع کنیم: کار چیست، خواه با و خواه بی پرداخت؟ کار بی پرداخت غالباً در بافتار خانگی انجام می شود: پخت و پز، شست و شور، وصله پینه، بچه داری، ...؛ فعالیتهایی که گاه کار بازتولیدی، در برابر کار تولیدی، هم خوانده می شوند. سوای این دست کارها، کارهای بدون دستمزد دیگری هم هستند که داوطلبانه انجام می شوند. اگر کار را کار بپردازت بفهمیم – یعنی فعالیتی که برای مزد یا حقوق انجام می شود – این نوع فعالیت غالباً "کار" (labour) نامیده می شود. اما مفهوم زحمت (work) شامل فعالیت مستقل افراد، از ساده ترین شکل "خوش فرمائی" تا فعالیت یک بانکدار بین المللی را شامل می شود، مشروط به این که اگر بانکدار مورد نظر آن فعالیت معین را انجام ندهد، چیزی به ثروت اش افزوده نخواهد شد.

مثل بسیاری دیگری از تعاریف، شاید ساده تر این باشد که بگوئیم کار چی نیست تا چیست. شمای خواننده، امروز صبح که از خواب بیدار شدید، بازه ای چند ساعته از کار نکردن را، یعنی مدتی را که در خواب بودید، پشت سر دارید. شست دست و رو و خوردن صبحانه و دیگر فعالیتهایی که صرف رسیدن به شخص خودتان می کنید، کار محسوب نمی شوند. اما روز کاری کسی از خانواده تان که باید لباس بچه را بپوشد، لقمه شان را آماده کند، و آنها را به مدرسه برساند، از همان وقت شروع شده است.



چارلز تیلی، از سرآمدان تاریخ کار

تعریف مشهوری از کار توسط چارلز تیلی صورت گرفته که ترجمه آزاد آن چنین است: "کار شامل هر فعالیت انسانی است که به ارزش استفاده از کالاها و خدمات می افزاید". باید تأکید کرد که در این تعریف استفاده شخصی از وقت آزاد خود فرد هم باید منظور شود. در این حالت تنها بدیل‌های کار می توانند خوابیدن و "رسیدن به خود" باشند. از این قرار لازم است که وقت آزاد و "رسیدن به خود" از مفهوم کار متمایز شوند.

برای روشنی، جابجائی بین کار و وقت آزاد می تواند بسیار سیال باشد. در فرهنگهایی که تأکید کمتری بر فردیت دارند، و در جاهایی که موقعیت برای برخورداری از کار توسط نیروهای طبیعی تعیین می شود، تفکیک بین کار و وقت آزاد ابداً ساده نیست. پس، و برای مثال، در سالهای دهه 50 قرن گذشته وقتی از اهالی روستاها در مکزیک و اکوادور در باره وقت آزاد چیزی پرسیده می شد، به نظر می رسید که آنها هیچ تصور و درکی از وقت آزاد ندارند. به قول نلز آندرسون، آنها مادام که لازم بود کار می کردند، اما مطلقاً نه با ضربهانگی چنان که در "غرب" رایج است. چنان که آندرسون توضیح می دهند، "آنها هر لحظه از وقت شان را صرف کار یا فعالیتی ساختارمند می کنند. وقتی کار نمی کردند، می روند چیزی می نوشتند و تفریح می کنند. به زعم بینات سالز (Beate Salz) "سرخپوستان اکوادور مادام کار می کردند اما فراموش نمی کردند که از دواج و انواع و اقسام جشنها مهمترین دلیل برای زندگی اند". آندرسون ترجیح می دهد که در این باره در بافتار "تعهدات اجتماعی" بنویسد و علیه این دست از "تعهدات غیرکاری" هشدار می دهد و آنها را به سادگی از جنس وقت آزاد به شمار می آورد. البته از این هم که بگذریم، این نوع برخورد به عنوان یک همسر، والد، شهروند یا دوست خوب، می توانست موجب خوشنامی و لذتی شود، که به مراتب از لذت وقت آزاد عمیقتر است. حتی در فرهنگ مدرن غرب نیز، مرزهای بین کار خانگی، رسیدگی به اعضای خانواده و وقت آزاد می توانند بسیار سیال باشند. برعکس در مناسبات صنعتی، موضوعات به مراتب مستقیم تر اند. 6-پاره ای از یک شعر انگلیسی، با عنوان تعطیلات، که در قرن پانزدهم سروده شده می گوید:

مدتها منتظر امروز بوده ام  
و حالا، بدون دوک نخریسی و قرقره  
شاد و سرخوش مشغول بازی ام.  
پس از این روز تعطیل  
باز با دوک نخریسی و قرقره سر می کنم  
تا... شادی بعدی که باز یک روز تعطیل است.

نکته مهم در این شعر این است که کارگران دستمزدی، حتی قبل از زنگ و بوق کارخانه ها و کارگاه های صنعتی، کاملاً به فرق بین کار و وقت آزاد واقف بوده اند.

هیچکس به تنهایی کار نمی کند، و هر جا که انسانها با هم کار می کنند، مناسبات کار شکل می گیرند؛ مناسباتی که از مناسبات برابر تا بدترین روابط سلسله مراتبی سلطه و تبعیت تغییر می کنند. در تاریخ کار، چنان که تا کنون تدوین شده، تقریباً تمام توجهات صرف مناسبات بین کارگر و کارفرما – و گاهی هم صرف مناسبات برده و برده دار – شده است. اما در تدوین تاریخ کار لازم کار خانگی و دیگر اشکال کار، مثلاً کاری که بین دو همسر تقسیم می شود، یا شغلی که چند برادر آن را با هم پیش می برند – مثل کار کلاسیک یک خانواده در یک مغازه یا در یک مزرعه کوچک – نیز ملحوظ شوند. من مناسبات کاری بین کارگر و کارفرما را مناسبات بیرونی و مناسبات مشارکتی در کار خانگی، در درون یک شغل مشترک یا بین کارگران دستمزدی و حتی بردگان را مناسبات درونی نامیده ام. منشاء و تحول تاریخی تمامی این مناسبات کاری، و پسزمینه این تحول تا امروز، موضوع مرکزی این نوشته است.

### ظهور مناسبات کار

تحول کار انسانی، به معنایی که توضیح دادم، در طول زمان چگونه بوده است؟ این برای مطلب مختصر حاضر، سؤال بسیار بزرگی است، با این حال من می خواهم برخی از روندهای اصلی این تحول را در دوره های طولانی تاریخ ترسیم کنم. برای انجام این امر، من از یک پروژه تحقیقاتی در باره تاریخ کار و مناسبات کار در سراسر جهان الهام گرفته ام، که در انستیتوی بین المللی تاریخ اجتماعی، با همکاری ده ها پژوهشگر از داخل و خارج کشور هلند انجام شده است. من از منظری بلندمدت به موضوع می پردازم. تا حدود 12000 سال پیش، انسان نیازهای اساسی خود را با شکار و



کارل پولانی، تولد اکتبر 1886 وفات آوریل 1962

گردآوری [خوراک] تأمین می کرد. اگرچه در سطح جهانی در نحوه انجام این کارها تنوع جالبی وجود داشته است (مثلاً تفاوت های بین اسکیموها و کوتاه قامتان را در نظر آوردید)، اما یک وجه مشترک را میتوان به فوریت بین آنان تشخیص داد: عموم شکارچیان و گردآوران در جوامعی کوچک، حداکثر ده ها نفره، زندگی می کردند و برای زنده ماندن مجبور بودند همکاری نزدیکی با هم داشته باشند. برای آنان نه تنها همکاری تنگاتنگ، بلکه همچنین تقسیم کار بین زن و مرد، بین آنان که به گردآوری میوه یا ریشه ها و گیاهان خوراکی می پرداختند، یا بین کسانی که شکار را به سمتی هدایت می کردند و آنان که شکار را می گرفتند یا می کشتند، ضرورت داشت و صورت گرفته بود. از این رو اولین مناسبات انسانی مبتنی بر کار، مناسباتی مستقیم، و به قول کارل پولانی، متقابل بود.

اگرچه کشاورزی، که شاید بتوان آن را مهمترین نوآوری در تاریخ انسان به شمار آورد، اشکال جنینی انواع

دیگری از مناسبات کار را در بطن خود داشت، اما آن مناسبات متقابل مبتنی بر کار پس از پیدایش کشاورزی نیز ادامه داشت. از این گذشته، یک کشاورز محصول بیشتری را نسبت به میزان مصرف خود، تولید می کند. این واقعیت موجب تشکیل ذخایر غذایی قابل توجه و بنابر این تخصصی شدن مدام فزاینده کار می شد.

از کودکان و سالخوردها که بگذریم، اعضای جماعات گفته شده از آن پس دیگر مجبور نبودند مدام نگران تأمین روزانه غذای خود باشند. به این ترتیب امکان برآمد سفالگران، ریسندگان، بافندگان، نجاران، خشت زنان، بنایان،



باربران، آهنگران، کاهنان، ... در مناسبات کار فراهم شد.

مبادله کالا و خدمات بین متخصصان جوامع ساده کشاورزی می تواند مشابه آنچه در بین گردآورندگان خوراک و شکارچیان صورت می گرفت، و آنچه هنوز در بیشتر خانوارها شاهد آنیم، انجام شود: مبادله ای بدون صورتحساب. با این وجود برای این مبادله نیز نوعی ترتیبات رسمی لازم بود، که شاید بهترین مدل شناخته شده آن در سیستم جاجمانی (jajmani) دیده شده است. در این سیستم پیشه وران و صنعتگران به ازای سهمی از محصولات کشاورزی که به جمع تعلق داشت، خدمات خود را به کشاورزان دهکده شان تحویل می دادند.

روند تخصصی شدن کار در جوامع کشاورزی هزاران سال طول کشید و حدود 7000 سال پیش به بنای اولین شهرهای خاورمیانه انجامید. 2000 سال بعد از آن اولین دولتشهرها و سپس اولین دولتها، یعنی واحدهای سیاسی شامل چندین شهر و حومه آنها، به وجود آمدند. اولین شهرها با چند هزار سکنه، اریدو (Eridu) 7000 سال پیش از این و اوروک (Uruk) 6000 سال پیش در جنوب عراق ایجاد شدند. در هزاره بعدی همودو (Hemudu) در چین و پس از آن شهرهای نیل و ایندوس به وجود آمدند. در اینجا به حدود 2600 سال قبل از میلاد (4600 سال پیش) رسیده ایم. در این نخستین شهرها و دولتشهرها، نوع جدیدی از مناسبات کار در کنار آنچه مناسبات متقابل نامیدیم، پدیدار شد. به این اعتبار که نخبگان سیاسی و معنوی توانستند خواهان خدمات کاری مردم عادی برای آنان شوند و این خدمات را دریافت کنند؛ نوعی خراج که دلالت بر بازتوزیع کالا دارد. این بازتوزیع مرکزی کالا و خدمات، فعالیت سازمانگرانه و مدیریت زیادی را، از جمله برای پاسخگویی عمومی، نیاز دارد. پس جای تعجبی نیست که در این نوع از دولتشهرها، ابداعات اداری بسیاری مانند مهر، نشانه نویسی (pictographic script) و حساب به کار گرفته شدند. ما این دست مناسبات کار را مناسبات کار مبتنی بر خراج می نامیم. وجود جوامع با مناسبات کاری مبتنی بر خراج نه فقط در اوراسیا، بلکه همچنین در آمریکای جنوبی و مرکزی پیش از کشف امریکا مستند شده است.

با ظهور دولتها، پیش شرطهای لازم برای دست کم دو نوع جدید مناسبات کار، یعنی برده داری و کار مزدی، فراهم آمدند. حتی شاید این دو نوع مناسبات همزمان پا به عرصه وجود گذاشته باشند، زیرا قدیمی ترین گروه های بزرگ کارگران دستمزدی که در بقایای بستانی یافته می شوند، سربازان اند، و چنان که صراحتاً در فرمان ژوستینین (نگاشته در 528-534) آمده است، بردگان گروگان هایی بودند که کشته نمی شدند. از این قرار، جنگ جایگاهی مرکزی در تاریخ کار دارد؛ با این تصریح که صحبت در اینجا مشخصاً بر سر جنگ است و نه بر سر پرخاشها و خشونت هایی که آثارشان را می توان در نخستین برگهای تاریخ بشریت ردگیری کرد. برای اقدام به یک جنگ واقعی – جنگ به عنوان خشونت سیستماتیک و پایدار با هدف شکست مردمی دیگر – ارتش لازم است؛ بزرگ و با یراق آلات، که تنها یک دولت می تواند با موفقیت آن را ایجاد کند و برپا دارد. چنین دولتی به نوبه خود به درآمد کشاورزانی وابسته است که بتوانند بیش از آنچه خود نیاز دارند، تولید کنند. در عین حال در جوامعی با این درجه از پیچیدگی، باید تقاضای کافی برای نیروی کار وجود داشته باشد، به گونه ای که گروگان های جنگی بتوانند سودآور باشند و بنابراین کشته نشوند.

حوالی 2350 سال قبل از میلاد، سارگون کبیر، فروانروی "چهار گوشه دنیا، تمام سرزمینهای زیر آسمان از طلوع تا غروب آفتاب" اولین دولت بزرگ در تاریخ جهان را در قلمروی که از خلیج فارس تا آناتولی (آسیای صغیر، در ترکیه امروزی) کشیده می شد، بنا نهاد. در آثار باقیمانده از این پادشاهی ما با نشانه هایی هم از بردگان و هم از سربازان حرفه ای مواجه می شویم. اسناد مربوط به دوره ای کمی بعد از این، وجود اجبران در مصر را نیز، که از خود مصر یا از نوبیا (در منتهی علیه غرب سیسیل) منشاء گرفته بوده اند، مستند کرده اند.

حتی اگر شکل گیری دولتها با استخدام سربازان و تأمین غذا، سرپناه و دیگر نیازهای آنان آغاز شده باشد، این هنوز به معنای وجود یک بازار کار نیست. برای آن که یک بازار کار واقعی ظهور کند، کارفرمایان (استخدام کنندگان) متعدد لازم اند؛ یعنی عده ای که در پی جلب کارگری مزدی اند و به هر معنا قرارداد استخدامی را با آنان عقد می کنند. به عبارت دیگر، کارگران مزدی در یک بازار کار قادر اند از بین کارفرمایان مختلف دست به انتخاب بزنند و بر سر دستمزدشان چانه بزنند. این نوع بازار کار تدریجاً در قرون بعدی و پس از تشکیل دولتها، شهرها و معابد ظهور کردند، خاصه در زمانی که پیمانکاران جزء، که خود اجیر معابد بودند، به نوبه خود به استخدام کار آغاز کردند. در همان زمان است که به بازار کالاها، برای معاوضه قاعده مند و نه تصادفی، نیاز افتاده بود. در این بازارها دو نوع خریدار وجود دارند: اولین گروه تولیدکنندگان مستقلی اند که به هم می فروشند و از هم می خرند؛ مثلاً ماهیگیر از کشاورز گندم می خرد، کشاورز از بافنده پارچه، بافنده از ماهیگیر ماهی، ... دومین گروه سربازان حرفه ای یا اجیرانی اند که غذای شان را خودشان تولید نمی کنند، یا بخشی از آن را تولید می کنند، بلکه پول شان را صرف خرید ماهی، گندم یا پارچه می کنند.

بنابراین علاوه بر این چهار شکل مناسبات کار که تا کنون طرح کرده ام (کار متقابل، کار خراجگزارانه، کار بردگی و کار مزدی)، شکل پنجمی از مناسبات کار نیز وجود دارد: کار مستقل برای بازار. این نوع کار شامل مشاغل خانوادگی نیز در زنان از دیرباز در آن نقش داشتند، می شود. چنان که پیشتر اشاره شد، نخستین کارفرمایان هم از میان پیمانکاران جزء معابد و دیگر ارگانهای مرکزی جماعات بیرون آمدند. من در ترسیم این شمای تاریخی خودم را به این شش نوع مناسبات کار که برشمردم، محدود می کنم. البته کاملاً واقف ام که تقسیم بندیهای دیگری، با جزئیات بسیار بیشتر ممکن اند و صورت گرفته اند.



تیمی از پیشه وران آشور

گسترش انواع مناسبات کار در نخستین دولتهای تمرکز یافته ای را که ما می شناسیم، می توان با استفاده از نمونه های مختلف و متنوعی ترسیم کرد. احتمالاً اولین جماعتی که در آن منابع اولیه و ثانویه کافی در دسترس اند، مزوپوتامیا (منطقه بین دجله و فرات) در نخستین قرن پیش از میلاد، خاصه امپراتوری نوین بابل و سپس امپراتوری پارس که آن را به تسخیر خود درآورد، بوده است. با فرارفتن از اسطوره های کهن و پای استوار در باره "دسپوتیسم شرقی" یا "وجه تولید آسیائی"، که ظاهراً میراث تاریک این بخش از جهان بوده اند، در دهه های اخیر تصویر به مراتب منعطف تر و شفافتری از مناسبات آن دوران نصیب ما شده است. محمد دندامایف، مایکل جورسا و برت فان در اسپک نشان داده اند که در بابل کار برای خویشتن (خویش فرمائی) و کار مزدی به مراتب از کار بردگی رایجتر بوده اند. همچنین نشان داده اند که کار متقابل (کار جبرانی، کار در برابر کار) در

بیرون از خانه اهمیت چندانی نداشته است. و سرانجام این که کار خراجگزارانه قویاً رو به افول بوده است. نکته برجسته همچنین این است که کار مزدی با نقره پرداخت می شده است و دستمزدها هم ایداً ناچیز نبوده اند. حتی بردگان هم گاه دستمزد می گرفته اند، به نحوی که اگرچه آنان از نظر حقوقی کارگرانی ناآزاد و متعلق به صاحبان شان محسوب می شده اند، با این حال می توانسته اند برای خودشان اموال و مالکیتی داشته باشند. به همه این دلایل، این دوره تاریخی می تواند شایسته جای ویژه ای در تاریخ کار باشد.

در برخی از موارد بقایای باستانشناسی چندان دقیق و حاوی جزئیات اند که می توانند ما را با وضع این و آن کارگر منفرد نیز آشنا کنند. برای مثال در آرشیو "ماردونیوس" الواحی با خط میخی حفظ شده اند که در آنها اسم سه تن از خشت زنان 484 تا 477 سال پیش از میلاد آورده شده است: باذو اوسورسو، بل آنا مرهتی و بل ایتانو. این سه تن به صورت تیمی خود کار خود را به اجیری می داده اند. آنها می بایست در هر ماه 11 هزار الی 12 هزار خشت می زدند و به ازای آن 21 شیکل نقره (واحد پول بابل) دریافت می کردند. در بابل آن زمان بسیاری از این تیمها ضرورت و وجود داشتند. فقط برای ساختن دیوارها و کاخهای شهر همزمان هزاران تیم از این دست استخدام شده بودند. چنان که می بینیم این نوع سازماندهی شباهتهای چشمگیری به خشت زنان دورانهی پیشامدرن و مدرن اروپا، روسیه و شمال هند دارد.



## جابجاییهای بلندمدت در مناسبات کار

تا اینجا من ۶ شکل اصلی از مناسبات کار را در تاریخ تمدن بشری تشخیص داده و جای هر کدام را در این تاریخ شناسایی کرده ام. اکنون سؤال این است: این مناسبات چگونه تغییر و تحول یافته اند؟ در بخش بعدی این نوشته خواهم کوشید ظهور این اشکال را در بخشهای مختلف دنیا در خلال ۴ تا ۵ قرن آخر ترسیم کنم. مهمتر این که من نه فقط رواج این مناسبات را بلکه همچنین جابجاییهای بزرگ در این اشکال را به دست خواهم داد. برای مثال ظهور و افول کارآفرینی مستقل، کار دستمزدی یا بردگی را در جریان تاریخ در نظر آورید. در سطور پیشین به بعضی از این جابجاییها اشاره شده است، مثل جابجایی از اشکال دولتی کار خراجگزارانه و بازتوزیعی در مزوپوتامیا، به جوامعی تحت سیطره بازار. بلافاصله باید اضافه کنم که من در این نوشته مختصر نمی توانم حق مطلب را در باره این موضوع پر دامنه ادا کنم. بالاتر از این، کار تحقیق مقدماتی لازم برای این امر به واقع تازه آغاز شده است. بنابراین من خودم را به ارایه حداقلی فاکتهایی محدود کرده ام، که ممکن است به عنوان نوعی "دست گرمی" جذاب به کار مورخانی بیاید که

درگیر تاریخ جهانی کار و مناسبات کار اند. من مثال هایم را با بابل باستانی آغاز خواهم کردم سپس به دوران کلاسیک باستان جهش خواهم کرد، متعاقباً جهش باز هم بزرگتری به ۵۰۰ سال پیش خواهم داشت و سرانجام بر برخی وجوه مناسبات کار در جهان حاضر درنگ خواهم کرد.



تصویر موزائیک یک لاتیفوندا (موزه باردو)

داندامایف هنگام مقایسه امپراتوریهای بابل جدید و هخامنشیان با دولتهای پیش از آنها، به کشف قابل توجهی نایل شد: افول آشکار کار غیرآزاد و عروج مشاغل آزاد و کار دستمزدی. در مدت ۶ قرن قبل از میلاد، برده داری مشخصاً بر انجام امور خانگی ثروتمندان و امور معابد – که اتفاقاً کارگران آزاد بسیاری را نیز در استخدام داشتند – متمرکز شده بود.

لاتیفوندا (زمینداری مبتنی بر کار بردگان) و دیگر واحدهای بزرگ تولیدی مبتنی بر کار بردگی دیگر وجود نداشتند.

یک تم مسلط در تاریخ اجتماعی – اقتصادی یونان و امپراتوری رم این است که تمدنهای کهن به واقع تا چه میزان "جامعه های برده داری" بوده اند. بارها و بارها نظرات متفکرانی چون افلاتون و سیسرون تکرار شده اند. آنها به دیده حقارت به کار دستی و به کسانی می نگرند که می باید از طریق کار گذران کنند. به خصوص یک جمله از سیسرون بسیار مشهور است: "آنچه برای یک آقا ناشایست و رکیک است، طرق معیشت تمام کارگرانی است که ما آنها را صرفاً برای انجام کار دستی، و نه برای مهارتهای هنری، به خدمت می گیریم؛ زیرا مزد واقعی که آنها دریافت می کنند، بابت تعهد آنان به بردگی است."

سیسرون و بیشتر مؤلفان کلاسیک کارگران دستی را در برابر صاحبان زمین قرار می دادند و فقط این دومیه را "شهروند واقعی"، یعنی کسانی که می توانستند و می بایست خود را وقف اداره جامعه کنند، به حساب می آوردند. به این معنا، مورخان شناخته شده تاریخ باستان، مثل موزز فیلی، تصویری از تمدنهای یونانی و رومی ساخته اند که گویا در آنها کار بردگی مسلط بوده است. این تفسیر، علیرغم دلایل قدرتمندی که خاصه اخیراً در برابر آن ارائه شده اند، همچنان نافذ است. به نظر می رسد که در واقعیت اکثریت بزرگ جمعیت از کشاورزان خرد مستقل، و یک لایه حیاتی از صنعتگران تشکیل می شد و کارگران مزدی، اگرچه در اقلیت، اما اقلیت مهمی بودند. تخمین مورخان از سهم مناسبات کار بسیار متفاوت است، اما توافق کنونی بر آن است که بردگان اقلیتی از جمعیت را تشکیل می دادند. در آغاز امپراتوری رم بردگان فقط ۱۷ درصد جمعیت آن را تشکیل می داده اند. تخمین کایل هارپر حتی از این هم کمتر است: بین ۱۰ تا ۱۵ درصد، و در قرن چهارم بعد از میلاد کمتر از ۱۰ درصد. به نظر هارپر، نسبت جمعیت بردگان، نه چنان که اغلب استدلال می شود، به دلیل فتوحات جنگی، بلکه به دلیل افزایش طبیعی تقریباً ثابت مانده بود. یکسوم بردگان برای کار در مزارع محصولات بازار، و دوسوم آنان به کار خانگی برای ثروتمندان و به خصوص فوق ثروتمندان به بردگی گرفته شده بودند. اما مهمترین استنتاج هارپر این است که رمیها، علیرغم هزینه سنگین برده داری، به دلیل کمبود

کار دستمزدی و هزینه سنگینتر آن، مجبور به ادامه برده داری شده بودند. هر جا که، مثل مصر، کارگران دستمزدی بسیاری موجود بوده، دستمزدها پائین و برده داری به مراتب رواج کمتری داشته است.

یکی از برجستگی های امپراتوری رم دولت قدرتمندی بود که از دهقان اش حمایت و کار دستمزدی را میسر می کرد، و به رقابت قانونی در کار بردگی نظم می داد. دولتهائی بعدی که به جای امپراتوری آمدند، دولتهای ضعیفی بودند و قادر به ارائه همان دست حمایتها از منافع دهقانان نبودند. در نتیجه بازارها نیز فرو ریختند و فنودالیزم نامتمرکز مبتنی بر مناسبات کار سرواژ سر بر آورد. همزمان کار تولیدی بردگان در لاتیفوندها نیز از میان رفت. کار بردگی خانگی مدت طولانی تری دوام آورد. سپس اروپای غربی به تأمین کننده بردگان برای امپراتوریهای شرق و بیزانس تبدیل شد. به اعتباری امپراتوری بیزانس و نیز به ویژه خلافت بغداد، با شمار قابل ملاحظه بردگان شان، به جای امپراتوری رم نشستند.

حال می خواهم جهشی هزارساله به جلو در زمان بکنم؛ نه به این دلیل که تحول جهان در این فاصله به شدت کند بود<sup>3</sup>، بل به این دلیل که دانش ما از تاریخ کار 5 قرن اخیر، تحول بسیاری یافته است. ما این نگاه جدید را مدیون تحقیقات "گروه همکاری در مناسبات جهانی کار" در انستیتوی بین المللی تاریخ اجتماعی هستیم، که به ترسیم مناسبات کمی و کیفی کار در سراسر جهان به طریقی استاندارد شده اشتغال دارد. من نتایج تحقیق کریستین مول – موراتا (Christine Moll-Murata) در باره جابجائیهای مناسبات کار در آسیای شرقی را به عنوان نقطه عزیمت ام برگزیده ام.

بعد از توسعه بدو سریع اقتصاد بازار در روزهای اوج سلسله مینگ در قرن شانزدهم، برگشتی به اشکال کار نازاد رخ داد. شمار دم افزونی از کشاورزان خرد چندان بدهکار شدند که به فروش خود یا خویشاوندان شان به عنوان "برده



ینی چری (سربازان پیاده نظام) امپراتوری عثمانی

بدهکاری" رو آوردند. این واقعیت که قانون مینگ صراحتاً فروش زن و فرزند را – خاصه به مردانی که جویای همسر بودند، یا برای کار در "مشاغل پست" از جمله برای روسپیگری و تفریحات – ممنوع می کرد، از این بابت بسیار گویاست. در سلسله مانچو کوینگ (1644 - 1911) شکل دیگری از مناسبات کار سر بر آورد. مهاجمان مانچو، که از شمال می آمدند، به اصطلاح تحت "هشت پرچم" با تعهدات سخت نظامی سازمان یافته بودند. اگرچه این مناسبات به اعتباری متضمن امتیازاتی – به شباهت با ینی چری (سربازان پیاده نظام) در امپراتوری عثمانی، سامورائی های ژاپنی، و بخشی از دستگاه نظامی مغولها – بود، اما مشخصاً کار خراجگزارانه را در خود مستتر داشت. این خدمه نظامی به نوبه خود حق داشتند بردگان را به کار گیرند. کار برای بازار در ادامه دوره کوینگ دوباره افزایش یافت؛ البته در این باره که چگونه این تحول رخ داد، اختلاف نظرات بسیاری در میان متخصصان وجود دارند. کار برای بازار در چین، حتی کار زنان، مشخصاً از پایان قرن 19 رو به افزایش گذاشت. پس از یک سیر برگشت رادیکال در زمان مائو، اکنون بیشتر جمعیت چین به کار دستمزدی یا به مشاغل خرد مستقل مشغول است. چین هنوز 3 تا 6 میلیون (و طبق برخی ادعاها 10 تا 20 میلیون) انسان را "به ارث می برد" که در اردوگاه های بازآموزی به کار اجباری اشتغال دارند.

البته در کشور بزرگی مثل چین بسیاری تفاوت های منطقه ای وجود دارند. چین را نمی توان با آسیای شرقی یکی گرفت. مثلاً ژاپن به مدت چندین قرن کشور کشاورزان خرد مستقلی بود که برای بازار تولید می کردند. در مقایسه با چین، گذر ژاپن به جامعه ای که در آن کار دستمزدی مسلط است، بسیار کندتر اتفاق افتاد. با این حال، هنوز یک مسئله تحلیلی باقی است. در دوران ادو (Edo)، از 1603 تا 1867، مالیات اجباری بر محصولات چنده خانواده دایمیو (daimyo)، که صاحب زمینهای زیادی بودند، بسیار سنگین بود. از این رو این سوال پیش می آید که پس نکند کار کشاورزی در واقع نوعی سرواژ یا کار خراجگزارانه بوده است. واقعیت قابل توجه در جامعه به شدت صنعتی شده امروز ژاپن، نسبت بالای کار خانه داری بدون دستمزد زنان، اعم از زنان متأهل یا مجرد، است. داده های بسیار مفصل در باره تایوان سال

1905 این تصویر را تأیید می کنند، و به نوبه خود معیاری برای سنجش دقیقتر کار خانه داری در چین را به دست می دهند.

حال به گوشه دیگری از دنیا می روم: به آفریقای زیر صحرای کبیر (آفریقای سیاه) که با ظهور و سپس افول تدریجی بردگی در 5 قرن گذشته شناخته شده است. بردگی در آفریقا، اگرچه منشاء دیرینی دارد، اما با آغاز صادرات برده به کشورهای دیگر به شدت بر دامنه آن افزوده شد. ظهور امپراتوری عثمانی تأمین برده از روسیه و قلمرو اسلاو را برای کشت شکر در بخشهای مسیحی مدیترانه متوقف کرد. به این علت تاجران برده – که عمدتاً ایتالیایی، اسپانیایی و پرتغالی بودند – دست به صدور دم افزون بردگان از آفریقای سیاه زدند؛ و بیشتر از همه برای کار در کشورهای قاره آمریکا، که صنعت رو به رشد شکر داشت در آنجا مستقر می شد. در منطقه کارائیب (غرایب)، مثلاً در سورینام، اکثریت جمعیت را بردگان تشکیل می دادند. تأثیر این تجارت را در خود آفریقا نیز در نظر داشته باشید: گزارشهای مفصل فدراسیون "آفریقای غربی فرانسوی"<sup>4</sup> (French West Africa) نشان می دهند که صد سال پیش، یعنی صد سال پس از لغو تجارت برده در بریتانیا، هنوز حدود 30 درصد جمعیت را بردگان تشکیل می دادند. در حالی که تجارت برده به آمریکا در قرن 18 به نقطه اوج خود رسیده بود، و اگرچه صدور بردگان از ساحل شرقی آفریقا ادامه داشت، اما تنها در اواسط قرن نوزدهم بود که بردگی در درون آفریقا به اوج رسید. تا سال 1935، بین 20 تا 33 درصد اهالی اتیوپی هنوز برده باقی مانده بودند.

با نگاهی وسیع به مناسبات کار در 500 سال اخیر، چنان که در تحقیقات "گروه همکاری در مناسبات جهانی کار" پیرامون 5 قرن (از 1500 تا 2000) مستند شده است، می توان نتیجه گرفت که در بلندمدت سهم کسانی که به کار دستمزدی اشتغال داشته، همچنین سهم مردمی که کار نمی کنند (کودکان و دانشجویان)، و نیز آنانی که دیگر کار نمی کنند (از کارافتادگان و بازنشستگان)، در جمعیت جهانی افزایش یافته است. این افزایش بیشتر از همه با کاهش کار مستقل (خویش فرمائی)، کار پایاپای یا متقابل، خاصه در کار خانگی، و کار ناآزاد همراه بوده است. البته من واقف ام که کار بردگی و اجباری حتی امروزه نیز وجود دارد. بیگمان تفاوت های عظیمی بین قاره ها و کشورهای مختلف وجود داشته اند، اما در یکی – دو قرن اخیر گرایشهای اصلی در پهنه جهانی سمت همگرایی داشته اند.

### جابجایی ها در مناسبات کار چگونه رخ می دهند؟

اگر از منظر دخیل بودن کارگران نگاه کنیم، جابجایی های بزرگ در مناسبات کار – چنان که تا کنون تحقیق شده اند – به دو طریق رخ نموده اند: 1- در اثر فشار از بیرون، 2- به ابتکار خود کارگران. برای اختصار من این دو طریق جابجایی را به ترتیب [جابجایی] عمودی و افقی می نامم.

در حالت عمودی، جابجایی های با فشار در مناسبات کار در درجه اول ناظر بر به بردگی گرفتن انسانی اند که پیشتر به کار متقابل، خویش فرمائی یا کار دستمزدی اشتغال داشته اند. وقتی این کسان به اسارت جنگی درمی آمدند، در بازار بردگان به فروش گذاشته می شدند. از دوران کلاسیک کهن به بعد ده ها میلیون انسان به این سرنوشت گرفتار آمدند: از جمله "بردگان" اروپائی و نیز اهالی آفریقای سیاه که به کار اجباری در خاورمیانه، کشورهای آمریکا یا در خود آفریقا مجبور می شدند.

به طریق مشابه لغو بردگی نیز در اساس با زور به وقوع پیوست. مثلاً سرفها و بردگان در جریان انقلاب هائیتی به یک "چرخش قلم"، در روسیه در سال در اثر رهائی سرفها در 1861 از اسارت زمین، در ایالات متحده پس از جنگ داخلی، و در برزیل در سال 1888 آزاد شدند. در برخی کشورهای دیگر، مثل روسیه شوروی و همپیمانان آن، در چین، کره شمالی و شاید به افراطی ترین شکل در کامبوج، کار دستمزدی برای کارفرمایان خصوصی به نفع شرکت های دولتی و تجربیات تعاونی، لغو شد. گذشته از این موارد، مناسبات کار می توانند به دستور قانون جزا اعمال شوند، مثلاً در انگلستان (که در قانون جزای مستعمره آن، استرالیا، به اوج رسید)، در روسیه (نسبت به زندانیان سبیری در دوره تزار و شوروی)، در آلمان در دوره حاکمیت نازیسم، و در چین (در جریان انقلاب فرهنگی). این مثالها نشان می دهند که سیستم مناسبات کار تا همین اواخر منظمأً به زور تغییر می یافته است: تغییر گاه مثبت و گاه منفی.

البته، می توان گفت که این جابجایی های عمودی به کفایت تحقیق شده اند. اما تغییرات افقی – یعنی تغییراتی که نه به زور دولت بلکه به تدریج و در نتیجه تصمیمات افراد بی شماری رخ داده اند – تا کنون مورد توجه کم مورخان قرار گرفته اند. مورد کلاسیک این روند انسانهایی را دربرمی گیرد، که سرانجام به ترک مزرعه یا کارگاه کوچک شان تن دادند و به کار در کارخانه، در محل زندگی شان یا در فراسوی دریاها رو آوردند (در حالت اخیر مهاجرت، موجب ترکیبی از تحرک جغرافیائی و حرفه ای شد).

یکی از جالبترین یافته‌های "همکاری بین المللی در تحقیق مناسبات کار" این است که این نوع جابجائی‌ها بسیار به تدریج و نه به ناگهان رخ داده‌اند. در تاریخ مهاجرت این پدیده "مهاجرت گام به گام" شناخته شده است. مثلاً فرزندی در جای دیگری، جز آنجا که پدرش کار می‌کرده است، به کار می‌پردازد و سپس موفق می‌شود خواهر و دیگر بستگان



از بقایای معبد کارینداس در ورکاء، موزه پرگامون در منتهی‌الیه غرب ترکیه

اش را به نزد خود بیاورد؛ یا کارگری که اول از روستا به شهر کوچک نزدیک، و سپس به شهری بزرگ در دوردست می‌کوچد. "همکاری بین المللی ... موارد متعددی را کشف کرده است که در آنها منابع درآمد مختلف موجب مناسبات کار مرکب شده و شکل مسلط مناسبات کار تدریجاً در طول عمر کارگر و فرزندان‌ش تغییر کرده بوده‌اند. یک نمونه خوب از این روند را سرواژ در روسیه به تاریخ عرضه کرده است. آزادی حرکت دهقانان روسی در قرون 16 و 17 بیش از پیش محدود شده بود. آنان، جدا از کار لازم برای حفظ حیات خود، مجبور بودند انجام خدماتی را برای اشرافیت زمیندار به عهده گیرند. در قرن 18 برخی از آنان این امکان را یافتند که فصلی از سال را در صنایع مستقر در

شهرها کار کنند. وقتی سرواژ لغو شد (1861)، مدتها بود که بسیاری از سرف‌ها بخش قابل توجهی از درآمدشان را با کار دستمزدی کسب می‌کردند. متعاقباً و با انجام تقسیم اراضی، آنان دوباره و بیشتر از پیش شان به زمین وابسته شدند، اما روند کار در صنایع شهری و مهاجرت کار در بسیاری از مناطق روسیه روندی قطعی و رو به رشد بود. از این قرار الگوی تغییر در این مورد، جابجائی از کار مقدماً مستقل، به ترکیبی از کار مستقل و سرواژ، و از این به ترکیبی از سرواژ و کار دستمزدی، و سرانجام فقط کار دستمزدی بود.

کار مهاجران، یا مهاجرت کار، از زاویه نقش منابع مختلف درآمد در ایجاد مناسبات کار مرکب، مورد به ویژه جالبی است. چنین ترکیبی حتی در جوامع کهن نیز مستند شده است. یک لوح استوانه‌ای متعلق به حدود 500 سال پیش از میلاد که در ورکاء (Uruk: از شهرهای سومر و سپس بابل، در عراق امروز) کشف شده، نمونه بارزی از مناسبات کار مرکب در یک بازار کار آزاد را ترسیم می‌کند. این لوح، حاوی گله‌گذاری پیمانکاری است که برای انجام قرارداد خود برای کار روی زمینهای متعلق به یک معبد نمی‌تواند نیروی کار لازم را فراهم آورد زیرا "فصل برداشت است و همه مشغول برداشت محصول خویش‌اند": نمونه‌ای از ترکیب کار مستقل و کار دستمزدی فصلی. لوح این را نیز بیان می‌کند که معبد اتفاقاً بردگانی را هم در خدمت داشت، اما "نه چندان که باید، زیرا بردگان شوق کار ندارند و تا ممکن شود، دست به فرار می‌زنند".

برای درک بهتر واقعیت‌های تاریخی، این اشکال مرکب مناسبات کار باید نه فقط برای شخص کارگر، بلکه همچنین برای خانواده او به عنوان یک کل، مورد تحلیل قرار گیرند. با استفاده از مفهوم "سیکل کار" می‌توان تمام فعالیت‌های کاری اعضای یک خانواده را در طول سال، طبق الگویی از کار فصلی توصیف کرد. برای روشن کردن این نکته مایل‌ام قدری روی خانواده‌های مهاجران موقت منطقه لپه آلمان، از اواخر قرن 17 تا اوایل قرن بیستم، مکث کنم.



در قرن شانزدهم تعداد کشاورزان اجاره دار کوچک و خیلی کوچک در لیبه، مثل هر جای دیگری در وستفالی، افزایش یافته بود. این کشاورزان، تا حدودی به علت ویرانی اقتصاد ناشی از جنگهای مکرر، به هر جا سر می کشیدند تا مگر کاری جنبی پیدا کنند. آنها به دو طریق، که غالباً نیز با هم ترکیب می شدند، به کار دست جنبی مورد نظرشان دست می یافتند: یکی کار در صنعت محلی و دیگری کار مهاجرتی فصلی در هلند. صنعت محلی، که در لیبه تقریباً به بافندگی و نخ ریزی محدود بود، در میان مورخان به عنوان صنایع ابتدائی شناخته می شود، و مهاجرت فصلی برای کار در سواحل دریای شمال. بیشترین بخش کارگران مهاجر وستفالی در فصل درو و خرمن به اینجا می آمد و به کار فصلی اشتغال می یافت. البته برخی از این کارگران در دیگر فعالیتهای فصلی، مانند لایروبی، استخراج ذغال سنگ نارس، رنگرزی پارچه، آجرسازی، گچ کاری و دوره گردی تخصص یافته بودند. بعضی از این دستفروشان دوره گرد بعدها چندین فروشگاه بزرگ هلند مثل سی ان آ C&A، فروم ان دریسمن Vroom & Dreesmann، پیک ان کلونبورخ Peek & Cloppenburg و فوس Voss را تأسیس کردند. حوالی حدود 1650 اهالی منطقه لیبه - محتملاً ابتدا دروگران فصلی در فریسیای شرقی - دریافتند که



انستیتو بین المللی تاریخ اجتماعی: آجرسازان لیبه

بازار خوبی برای کار آجرسازی وجود دارد. حوالی سال 1900، در اوج رونق این کار بیش از یک چهارم جمعیت مذکر لیبه در کارگاه های آجرسازی کار می کرد. بنابراین می توان نتیجه گرفت که این تخصص دست کم 10 نسل تداوم داشته بوده است. مطمئناً این ترکیب منابع درآمد، و بنابراین همچنین ترکیب مناسبات کار، می تواند محمل گذار درازمدت از خویش فرمائی به کار دستمزدی تلقی شود. در واقع نیز این گذار در خلال مدتی طولانی اتفاق می افتد. بیشتر کارگران درگیر این وضع خود آن را موقعیتی "گذرا" تلقی نمی کردند. آجرسازان لیبه این ترکیب مناسبات کاری مختلف، به عوض یک

قرار داد کار واحد، وضع متعارفی بود که قرنهای جریانی داشت.

اگر در بررسی مناسبات کار نه تنها به کار مرد خانواده (یا نان آور اصلی) بلکه به کار زن و کودکان او نیز توجه کنیم، و کار کل خانواده را در نظر بگیریم، آنگاه موفقیت این قبیل ترکیبات مناسبات کار تا حدودی روشن می شود. این را Kriedte، مدیک Medick و شلومبوم Schlumbohm، و سپس فان نیدرفین میرکرک Van Nederveen Meerkerk در مورد صنایع خانگی به خوبی نشان داده اند. در حالی که مرد و احتمالاً پسر بزرگ خانواده نیز، در فصل بهار و پائیز در جای دیگری به کار مشغول اند، زن و دیگر فرزندان خانواده به یاری برشان ("زیگلرکو" Zieglerkuh: عنوان باشکوهی در لیبه برای بز که معنای تحت الفظی آن "گاو آجرسازان" است) به کسب و کار کوچلی اشتغال می ورزند. علاوه بر این زن خانواده، خاصه در زمستانها که کار چندانی در بیرون از خانه وجود ندارد، به بافندگی و ریسندگی می پردازد. مرد خانواده دیگر برگشته است و می تواند او را در این کارها یا در کارهای سنگین خانگی و مراقبت از فرزندان کمک کند. این کیفیت در اشعار فریتز وینکه Fritz Wienke، که خودش به کار آجرسازی و خیاطی اشتغال داشت، به روشنی تصویر شده است.

تابستانها آجر می سازم

و زمستانها در آرامش

پشت چرخ خیاطی می نشینم

و لباسهای جالبی می دوزم

...

اجازه دهید وینکه را به وحدت کامل "کلبه و بهشت" اش بسپاریم و به بررسی مناسبات کاری در درون خود مهاجران آلمانی بپردازیم: مناسبات درونی کار. از این زاویه اتفاق خارق العاده ای در جریان است. مقدم بر هر نکته ای، ابتدا باید در نظر داشت که بخش اعظم کارگران مهاجر نیروی کار خود را، نه به عنوان افراد مجزا بلکه به عنوان یک گروه، به

فروش می گذاشتند، و دستمزدشان را هم به بر مبنای زمان کار گروهی بلکه بر مبنای میزان محصول تولیدی دریافت می کردند. با توجه به این که نرخها در ابتدای هر فصل قطعی شده بودند، در نتیجه رابطه مستقیمی بین تلاش گروه و مبلغ دریافتی وجود داشت. اما تلاش جمعی حاصل جمع ساده تلاش افراد نبود، بلکه قویاً به کار ضعیف ترین حلقه در زنجیره کار وابسته بود، زیرا هر عضو گروه می بایست با دیگران همکاری کند. بنابراین آجرسازان لپیه همیشه به جد در صدد بهبود ترکیب تیمهایشان برمی آمدند. از این رو در زمستانها، هنگام تقسیم کار جدید، که در محوطه کلیسا و مسافرخانه های اطراف انجام می شد، غالباً افراد بسیاری بین تیمهای آجرساز معاوضه می شدند.

این شکل سازمان کار، یعنی سازمان کار گروهی یا عقد قرارداد تعاونی با مزد مبتنی بر میزان تولید تنها در میان آجرسازان اروپا شاخص نیست، بلکه هنوز در هند رایج است. البته یک قرن پیش سهم به مراتب بیشتری را در کار دستمزدی تشکیل می داد. حتی، چنان که دیوید شلوس David Schloss و لودویک برنارد Ludwig Bernhard نشان داده اند، این مناسبات در برخی شاخه های خاص صنعتی - به شمول مدرنترین آنها مثل متالورژی - در آلمان، انگستان و فرانسه جنبه غالب داشتند.

جالب این است که در تاریخنگاری مناسبات کار به این شکل سازمان کار - یعنی سازمان کار گروهی یا عقد قرارداد تعاونی با مزد مبتنی بر میزان تولید - برخلاف اهمیت واقعی اش توجه کمی مبذول شده است. احتمالاً مورخان مناسبات کار سهواً به مطالعه روندهای بزرگ مثل پیدایش کارفرمایان مدرن در حوالی 1900 و برآمد جنبشهای کارگری مدرن اکتفا کرده اند. چه مورخان چپ و چه مورخان راست، یا می توان گفت چه کاپیتالیستها و چه سوسیالیستها، سازمان کار گروهی و عقد قرارداد تعاونی با مزد مبتنی بر میزان تولید را انکار می کرده اند. فردریک تایلور (که "تایلورسم" مشهور، از نام او اخذ شده است) در سال 1911 نوشت:

یک تحلیل دقیق این واقعیت را آشکار کرده بود که وقتی کارگران باهم همدست شوند، هر کدام شان به عنوان عضوی از یک دسته، از کارائی به مراتب کمتری برخوردار خواهد بود تا زمانی که فرداً با انگیزه های شخصی عمل می کند؛ این را نشان داده بود که وقتی کسی در یک دسته کار می کند، کارائی فردی اش تا حد کارائی ضعیفترین عضو دسته و حتی به پائینتر از آن افت خواهد کرد؛ این را نشان داده بود که تمام اعضای دسته به جای آن که ارتقاء پیدا کنند، در اثر گلهایکه تشکیل داده اند، نزول خواهند کرد.

تمرکز تایلور در این جا بر ضعیف ترین حلقه یک زنجیر است و آشکار است که او اعتقادی به قابلیت کارگران برای کاستن و به حداقل رساندن ریسکی که او از آن دم می زند، ندارد. قضاوت او بی پایه است. این را تحقیقی نشان داده است، که آجرسازان انگلستان، روسیه و هند را - که در آنها سیستم کار تعاونی وجد داشته - باهم مقایسه کرده است. سوسیالیستها اعتقاد و اعتماد بسیار بیشتری به قابلیت کارگران برای دفاع از منافع خودشان دارند. اما آنها نیز به شدت با کار تعاونی قراردادی با مزد مبتنی بر میزان تولید مخالفت ورزیده اند. بنا به شواهد کنونی، این مخالفت چندان منطقی نیست و شایسته است که سیستم گفته شده مورد تحقیق گسترده ای قرار گیرد.

پائول لافارگ (1842 تا 1911)، داماد کارل مارکس، در قطعه ای که در سال 1880 نوشت، کارگران مهاجر منطقه آوورنیه (منطقه ای در فرانسه) و همکاران آنان در سراسر دنیا را - در تقابل آنان با نیلوفرهای کتاب مقدس، که نه می جنبند و نه می چرخند، چنین توصیف می کرد:

... برای کدام اقوام کار یک ضرورت ارگانیک است؟ برای آوورنیه ای ها، برای اسکاتلندیها - همان آوورنیه ای های جزیره انگلیس، برای گالیسی ها - همان آوورنیه ای های اسپانیا، برای پومرانی ها - همان آوورنیه ای های آلمان، برای چینی ها - همان آوورنیه ایهای آسیا.

در آن زمان آوورنیه ای ها مشهورترین کارگران مهاجر در فرانسه بودند؛ مثل گالیسی ها در اسپانیا. به نظر لافارگ این کارگران، زحمتکشانی را ترسیم می کردند که "به کار برای کار عشق می ورزیدند": کسانی که گوششان به پیامهای انقلابی بدهکار نبود (البته خود او چنین نمی گوید).

جنبش سوسیال دموکراتیک نوپای کار در آلمان به سادگی کار تعاونی قراردادی را کار مرگبار اعلام کرد "Akkordarbeit ist Mordarbeit" و آن را یکی از اختراعات شیطان نامید.

این موضع را می توان تا کارل مارکس هم ردگیری کرد. او نیز، همچون لوئی بلان در فرانسه، علیه سیستم قرارداد تعاونی و مزد مبتنی بر تولید به طور کلی موضع گرفت (کاپیتال، جلد 1، بخش 6، فصول 19 و 23). فدراسیون اتحادیه های لایبزیک در سال 1896 این موضوع را به روشنی فرموله کرد و علیه این سیستم مناسبات موضع گرفت. کار



قراردادی باید رد شود، زیرا به بیان خلاصه اودولگ برنارد "جنبش کار در اساس نباید با کاپیتالیسم پیمانی ببندد." با این حال، اگرچه بسیاری از کاپیتالیستها و سوسیالیستها علیه این نوع مناسبات کار موضع گرفته اند و اگرچه بسیاری از مورخان کار این مناسبات را نادیده گرفته اند، میلیونها کارگر این مناسبات را راهی مناسب برای بهبود و تضمین درآمدشان یافته بوده اند.



سرف روسی در حال ترک ارباب خود در روز "یورین" یا سن جرج؛ تنها روز سال که در آن سرفها حق داشتند اربابشان را عوض کنند

خلاصه این که بسیاری از جابجائی ها در مناسبات کار – اگر نه همه آنها – به سادگی و به علت اقدامات "از بالا" (عمودی) واقع نشده اند. بسیاری از این جابجائیها ناشی از اثرات مرکب و طولانی مدت اقدامات خود کارگران برای گذران زندگی شان بوده اند (افقی). جابجائیهای عمودی بدون استثناء ناگهانی تر و کوتاه تر از جابجائیهای افقی بوده اند.

حال این سؤال پیش می آید که کم و کیف تأثیر مکانیسمهای عمودی و افقی بر هم چه بوده است و آیا این دومکانیسم می توانسته اند منطقاً مستلزم و مقوم هم باشند؟ تأثیر متقابل آنها برهم قطعاً قابل اثبات و حتی بدیهی است. بخش اعظم بردگان سابق، بعد از الغای بردگی، به مشاغل

کوچک مستقل و نه کار دستمزدی، رو آورد. صاحبان مزارع سابق، خاصه در هند، "کارگران قراردادی" بسیاری را از خارج از کشور اجیر می کردند. منظور از "کارگران قراردادی" کارگرانی بودند که آماده بودند آزادی حرکتشان را با قرارداد کاری که آنان را سالهای سال به کاری با دستمزد ثابت مقید می کرد، معاوضه کنند. به علاوه، آری سیستمهای کار رفتار انسانها را تعیین می کنند، اما چنان که مثالهای بالا نشان می دهند، معکوس این نیز ممکن است. یک نمونه دیگر تجزیه درونی سیستم سرواژ در روسیه و سر برآوردن کار "اوبروک" است: سیستمی که بهره مندی سرف از آن در قیاس با سیستم سرواژ بیشتر بود. این جابجائی سرانجام بیشترین سهم را در الغای سیستم سرواژ ایفا کرد.

### چرا مناسبات کار تغییر می کنند؟

سواى تأثیرات متقابل مکانیسمهای گفته شده عمودی و افقی بر هم، باید این امکان را نیز در نظر داشته باشیم که عامل سومی در کار است که بر دست به دست آن دو عمل می کند. آیا یک نیروی پیش برنده همیشگی در پشت تحول تاریخی مناسبات کار قرار دارد؟

این سؤال توسط تئوری پردازان اجتماعی بزرگی که الهام بخش حرفه ما بوده اند پاسخ مثبت گرفته است. پاسخهای مشهور آدام اسمیت (1790 - 1723)، کارل مارکس (1883 - 1818) و ماکس وبر (1920 - 1864) به این سؤال در واقع یک نوع "موتور" را تداعی می کنند که تحولات اجتماعی و اقتصادی را به پیش می راند. البته آنها در مورد سوخت این موتور، حجم سیلندر و خاصه کارائی سوخت آن توافق نظری ندارند. اشتراک نظر آنان در قدرت تعیین کننده ای است که برای بازار - از همان لحظه در دوران مدرن که آزادانه در اروپای غربی و خاصه در جمهوری هلند<sup>5</sup> آغاز به شکل گیری کرد - قائل اند؛ الا این که آدام اسمیت به اثرات نهایتاً سازنده بازار باور دارد و مارکس به اثرات نهایتاً ویرانگر آن. ماکس وبر از "روح سرمایه داری"، از وضع یا حالتی ذهنی با سمتگیری برای کسب سود، سخن می گوید و آن را پیش شرط لازم برای موفقیت اقتصاد بازار می داند. ظاهراً زمینداران فاقد این روح بوده اند. به این دلیل وبر، و موسی فینلی از پیروان او، جامعه کهن را اساساً و در ذات آن متفاوت با جامعه سرمایه داری، در ابتدای قرن 16 و پس از آن در اروپا شکل گرفت، می دانستند.

برای متفکران پیشگفته و پیروان آنان، پیدایش بازاری برای مبادله کالا، سرمایه و کار در جوامع ابتدائی تر، یعنی فئودالیسم، برده داری و استبداد آسیائی - چنان که کارل ویتفولگ مارکسیست متأثر از وبر آن را نامیده است - نیز سابقه

داشت. آنها در باره استبداد آسیائی پیشداوری مشترکی داشتند، که از متفکران کلاسیک باستان ناشی می شد. بنا به نظر متفکران کلاسیکی چون هروdot، یونانیها از یک "کشش خدادادی" برای آزادی برخوردار بودند، در حالی که دشمن ایرانی آنان محکوم به جامعه هیرارشیک بودند که مشخصه آن کار نآزاد بود. این روایت اثری شگرف داشت و با کشف مجدد متفکران کلاسیک در دوران رنسانس، در اولین متفکران اجتماعی و اقتصادی اواخر قرن 18 و اوائل قرن 19 عمیقاً نفوذ کرده بود. پیشتازان بزرگ سفر به اقیانوس آرام، خاصه هلندیها، فرانسویان و انگلیسی ها، مفهوم "وحشی اصیل" را به این پیشداری افزودند. ما می توانیم این دست الگوهای تعبیر وضع را – که تأثیرات شان تا امروز نیز باقی اند – به عنوان نظامهایی از مناسبات کار محصور در زمان و مکان تلقی کنیم، که یا تقریباً تغییرناپذیر بودند، یا دست کم در مورد اروپا، در اثر یک دینامیسم درونی ظاهراً خودبخودی، از جامعه اولیه به برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری گذر کرده و سرانجام با سوسیالیسم نیل خواهند کرد. باور وسیعی هم وجود داشت که باقی دنیا نیز همان مسیر تمدنی را با سرعتی بیشتر از اروپا طی خواهد کرد.



الکساندر چایانف (1888 - 1937) و کارل پولانی (1886 - 1964)

این مفهوم از دینامیسم تاریخ جهانی مدتهای مدیدی مفهوم مسلط در مطالعه در این باره بود. به اعتباری دوام این مفهوم از آن رو بود که هر دو گروه متفکران لیبرال و مارکسیست به آن باور داشتند. الکساندر چایانف (1888 - 1937) و کارل پولانی (1886 - 1964) در نیمه اول قرن بیستم کوشش تئوریک جالبی را برای ایجاد یک الگوی بدیل به خرج دادند.

چایانف با مطالعه آمارهای جامع در باره خرده مالکان روسی در فاصله سالهای 1880 تا 1920 دست به این کار زد. پولانی و مکتب او، به روشی به مراتب کمتر سختگیرانه نسبت به چایانف، نمونه

های بسیار بیشتری را - از مزوپوتامی تا داهومی - از مناسباتی متفاوت با الگوی پیشگفته عرضه کردند.

با این حال مبتنی بر تجربه واقعی می توان گفت که کوششهای این محققان در نهایت چندان قانع کننده نبود. مقدم بر همه، این کوششها ناموفق بودند، زیرا در اهمیت کار برای معاش و رفتار ضدبازاری اهالی دنیا پس از انقلاب نوسنگی به شدت اغراق می کردند. کارل پولانی خود نظرش را چنین خلاصه کرده است:

*اجازه دهید نظرم را روشن کنم. هیچ جامعه ای نمی تواند به طور طبیعی برای مدتی طولانی دوام آورد، بدون آن که از نوعی از اقتصاد برخوردار باشد. اما پیشتر از این (یعنی قبل از قرن نوزدهم) هرگز هیچ اقتصادی وجود نداشت، که ولو در اساس تحت کنترل بازار باشد... اگرچه نهاد بازار از اواخر عصر حجر کمابیش مرسوم بود، اما نقش آن در حیات اقتصادی همواره فرعی بود... تقسیم کار، که پدیده ای به قدمت جامعه است، ناشی از تفاوتهای طبیعی در جنسیت، جغرافیا و موهبتهای فردی است و ادعا دایر بر میل باطنی انسان به معامله و مبادله تقریباً بالتمامه جعل است.*

در چند دهه اخیر تحقیقات جدیدی با کیفیت عالی و با پوشش دهی معقولی به زمانها و مکانهای گوناگون انجام شده اند (من پیشتر به آنها ارجاع داده ام)، که روایت سه متفکر بزرگ نامبرده - آدام اسمیت، کارل مارکس و ماکس وبر - را به پرسش گذاشته و نظریه های جدیدی را به میان آورده اند. به نظر من این "تجدید نظر" به اعتباری یک انتقاد نسبتاً بدیهی از غولهای اندیشه ورزی است که در زمان خود از هر آن منبعی که در دسترس شان بود بخوبی بهره گرفته بودند. با این حال، اگر ما بخواهیم بر دوش آنها بایستیم، موظف ایم الگوهای پیشین تکامل را در پرتو تمام یافته های جدیدی که در دسترس داریم، بازاندیشی کنیم.

تا آنجا که من می توانم ببینیم، این تحقیقات جدید، به سه یافته نائل شده اند که برای شکل دادن به دیدگاه های ما در باره تحول و تکامل مناسبات کار دارای اهمیت اند.

اولاً اقتصادهای بازار نه فقط یک بار، بلکه چندین بار در تاریخ و در نقاط مختلفی از دنیا ظهور کرده اند، و در بسیاری از موارد دو باره از بین رفته اند. از این قرار، تحولات عمیق مشابهی در مناسبات کار – به نحوی که اکثریت نیروی مولد یک جامعه، که نیاز اکیدی به کار برای تأمین قوت لایموت ندارد، سرانجام به کار برای بازار رو آورد – می توانند در نقاط مختلفی واقع شوند. این نکته در مورد فعالیتهای تجاری و سرمایه گذاری نیز صادق است. از همین روست که وبر تا آن پایه بر "روحیه سرمایه دارانه" تأکید دارد.

ثانیاً به همان سان کار دستمزدی، کار بردگی و کار آزاد نیز چندین بار در جهان بروز یافته و غالباً هم مجدداً از بین رفته اند. سطح دستمزدها برای کار دستمزدی هم الزاماً متوجه تأمین معاش حداقل نبود، بلکه بین حداقل فیزیکی (قوت لایموت) و دو الی سه برابر آن در نوسان بود.

ثالثاً نوسان در دستمزدها هم نتیجه عملکرد کور نیروهای بازار نبود، یا دست کم فقط نتیجه آن نبود، بلکه نتیجه عمل فردی یا گروهی خود کارگران دستمزدی نیز بود.

پیشتر به چند نمونه متفاوت از ظهور اقتصادهای بازار اشاره داشته ام: بابلیونیا در درازای ششمین قرن قبل از میلاد، جهان کلاسیک یونانی، امپراتوری رم، چین مینگ/چینگ، و اروپای غربی از زمان "سفرهای دریائی بزرگ اکتشافی". اما چنان که نشان خواهم داد، بدیل‌های دیگری نیز ممکن اند. بدیل‌های نمونه های گفته شد غالباً جوامع خودکفائی بودند که شاخص شان کار متقابل یا اقتصادهای خراجگزارانه (یا بازتوزیعی) بود.

حال ما می توانیم، در چارچوب تاریخ کار، در اقتصادهای بازار دست به یک تقسیم بندی بزنیم: از یک طرف آن بخش از جمعیت که برای تأمین معاش خود دست به فروش تولیدات اش می زند یا نیروی کارش را می فروشد، و از طرف دیگر آن بخش از نیروی کار که به زور به کار وادار می شود، بی آن که دستمزدی دریافت کند؛ یعنی کار ناآزاد یا بردگی. چنان که از بانکهای اطلاعاتی، تک نگاریها و مجلاتی که اخیراً انتشار یافته اند، پیداست، خوشبختانه از نظر کار تحقیقاتی این بخش دوم مورد توجه بیشتر و دائم التزایدی است. با این حال ما هنوز در باره تحول کمی تولیدکنندگان مستقل و کارگران دستمزدی، خاصه در بیرون از اروپای غربی و قبل از قرون اخیر در تاریکی به سر می بریم. یک نقص مهم در این زمینه، فقدان منابع کتبی در باره موضوعات "پیش پا افتاده ای" چون زندگی روزمره آنان است.

خوشبختانه منابع اطلاعات قابل توجهی، جز منابع کتبی، دارند در دسترس قرار می گیرند که اقدام به حل این معماها را ممکن می سازند. به نظر من، یک رویکرد امیدوارکننده بازسازی درجات کسب درآمد در اقتصادهای مختلف به کمک



نمونه هائی از قدیمترین سکه ها

مسکوک شناسی

(نومیسماتیک،

numismatics) و

باستانشناسی است.

ایده اصلی این نوع

تحقیق و تحلیل ساده

است. کارگران

دستمزدی، چنان که

خود این نام تداعی

می کند، قاعده‌تاً بابت کارشان دستمزد می گیرند. همچنین، از آنجا که تولیدگران مستقل هم نمی توانند منتظر فروش محصولاتشان در بازار بمانند، وابسته به پیش پرداختهای نقدی مشتریان شان اند. حق الزحمه هم کارگران دستمزدی و هم تولیدگران مستقل می تواند با اجناس انجام شود، اما از بیش از 2500 سال پیش در بخشهای بزرگی از اوراسیا از سکه به عنوان وسیله معامله استفاده می شده است. تولید و گردش پول نقد خرد (که در اصطلاح حرفه ای به آن سکه ای شدن عمیق می گویند) حاکی از نیاز به استفاده روزمره دارد و بنابراین بر وجود حدودی کارگران دستمزدی و تولیدگران مستقل دلالت می کند، که برای بازار کار می کرده اند.

بر این پایه من وجود این دو نوع مناسبات کار در کنار کار ناآزاد را به عنوان پیمانهای برای اندازه گیری افزایش و کاهش یا شدت وضعف جوهر تجاری یا تمدن پیشنهاد کرده ام. رواج سکه های خرد در یک جامعه می تواند مثل فسیل، نقشی از مناسبات کار در آن جامعه باشد. چنین متدی البته به کار امپراتوری نوین بابلیون نمی آید، زیرا سکه هائی که اخیراً در آسیای صغیر "کشف" شده اند، هنوز استفاده وسیعی در آن امپراتوری نداشتند. اما آن سه نمونه دیگر اقتصادهای بازار که نام بردم، "عمیقاً" سکه ای شده بودند. گام تحلیلی مهم این است که ما بتوانیم این فرضیه را بسط دهیم. آن جوامعی که عمیقاً سکه ای بودن شان، طبق یافته های مسکوک شناسی و باستان شناسی محرز شده است، اما



اسناد کتبی ای در باره روابط کار در آنها در دست نیست، به احتمال قوی زیستگاه جمعیت‌های بزرگ کارگران دستمزدی و تولیدگران مستقل بوده اند. در این صورت بیان فرضیه می‌تواند این باشد: جوامع عمیقاً سکه ای شده می‌بایست دارای اقتصاد بازار بوده، که در تولیدگران مستقل و کارگران دستمزدی دست بالا را می‌داشته‌اند.

دستکم دو نمونه تاریخی وجود دارند که امکان آزمون این ایده را برای ما فراهم می‌آورند: چین و هند. در مورد چین در زمان سلسله سونگ در قرنهای 11 و 12 میلادی، ما می‌توانیم مستقیماً ثابت کنیم که تولید سرانه سالانه سکه های



تایزو، امپراتور قدرتمند سلسله سونگ

مسی در آن دوره از دوره بعدی وای بسا از تمام دوره های قبلی بیشتر بوده است. بنابراین دلیل قابل توجهی برای این استنتاج وجود دارد که در این دوره با ظهور یک جامعه "عمیقاً سکه ای شده" مواجه ایم (قابل مقایسه با امپراتوری رم و سپس با جمهوری 7 ایالت متحده هلند). جای شگفتی نیست که در نیمه های قرن یازدهم (سال 1050 میلادی) پرداخت مالیات، که بایست نقداً پرداخت می‌شد، جای انجام کار اجباری برای دولت چین را گرفت. فرضیه من در این باره این است که این تحول گویای تبدیل دهقانان و صنعتگران مستقل و نیز مزدگیران به مالیات پردازان جدید است. افزایش پول مسی در گردش در قرن 18 در چین نیز واقعیتی قابل توجه است، اگرچه اثر آن بر مناسبات مسلط کارچندان گسترده نبود، زیرا در این فاصله جمعیت به شدت افزایش یافته و گردش سرانه پول از دوره سلسله سونگ کندتر بود. کریستین مول-موراتا انتقال آشکاری را در کار برای بازار در چین قرن 18 کشف کرده است. این که آیا این انتقال را نیز می‌توان دلالتی بر افزایش کارگران کشاورزی به حساب دهقانان مستقل دانست، هنوز موضوع اختلافات و مباحثات آکادمیک است.

در تاریخ هند نیز، درست مثل چین، می‌توان افت و خیزهای طولانی و درازمدتی را در عمیقاً سکه ای شدن جامعه تشخیص داد. تحقیقات جاری از تراکم شدید استفاده از پول مسی در قرن شانزدهم - در زمان سلسله سوری (1554 - 1538) و نخستین امپراتوران مغول، خاصه در زمان امپراتور اکبر (1605 - 1556) - حکایت دارند. تولید سکه های مسی در این دوره، در مقایسه با دوره قبل از آن، حدوداً سه برابر شده بوده است، و اگرچه می‌توان مفروض دانست که جمعیت نیز رشد داشته بوده است، اما افزایش شدید گردش سرانه پول در این دوره محرز است. افزایش آشکارا بسیار ضرابخانه ها قاعدتاً می‌بایست سرعت و حجم گردش پول را شدت بخشیده باشد. این که معنای این روند برای مناسبات کار چه می‌توانسته باشد، را محاسبات نجف حیدر در باره ساختارهای جمعیتی در پایان حکومت اکبر آشکار کرده است. بنا بر این محاسبات در آن دوره 85 درصد جمعیت به امور کشاورزی اشتغال داشتند، که دست کم یک چهارم آنان کارگران دستمزدی بودند. به احتمال قوی همین نسبت از جمعیت به کار در صنایع و خدمات موجود اشتغال می‌داشته است. به علاوه هند از یک ارتش حرفه ای بزرگ برخوردار بود. این نسبتها با نسبتهای متعلق به پایان قرن نوزدهم مشابه اند. در این فاصله، حدوداً از 1650 تا 1750، یک "پول زدائی" محسوس اتفاق افتاده و سپس در قرن بعدی نوعی ترمیم تدریجی به جریان افتاده است. فرضیه من، مرتبط با مناسبات کار، این است که همزمان با این روند نوعی گارگزدائی (deproletarianization) نیز واقع شده است.

نتیجه این که چین زمان سلسله سونگ و هند زمان حکومت سوری ها و نخستین امپراتوران مغول - همچنان که بابل، یونان کلاسیک، امپراتوری رم و اروپای غربی از 1500 میلادی به بعد با امپراتوری دریائی اش - را می‌توان "اقتصادهای بازاری" نامید. قابل توجه این که در مقایسه با نمونه هایی که ذکر شدند، کار بردگی در آسیای شرقی و آسیای جنوبی حضور و تسلط به مراتب ناچیزتری در مناسبات کار داشت.

البته می‌توان با وبر، چایانف و پولائی، موافق نبود که معتقدند این امکان وجود دارد که بازارها و شمار بسیاری از کارگرانی که - آزادانه یا به اجبار - برای این بازارها کار می‌کنند، وجود داشته باشند، بدون این که این وضع به بروز "روح سرمایه داری" بیانجامد یا به عبارت دیگر بر یک روحیه فراگیر سودجویانه دلالت کند. اما حتی در این صورت نیز واقعیت می‌تواند با آنچه ما سنتاً فکر می‌کرده ایم، متفاوت بوده باشد. اگرچه هنوز کار تحقیقاتی وسیعی باید انجام شود، اما در این اثنا قراین بسیاری فراهم آمده اند دایر بر این که انگیزه سود و دستیابی به آن، با همه تبعات آن، پدیده

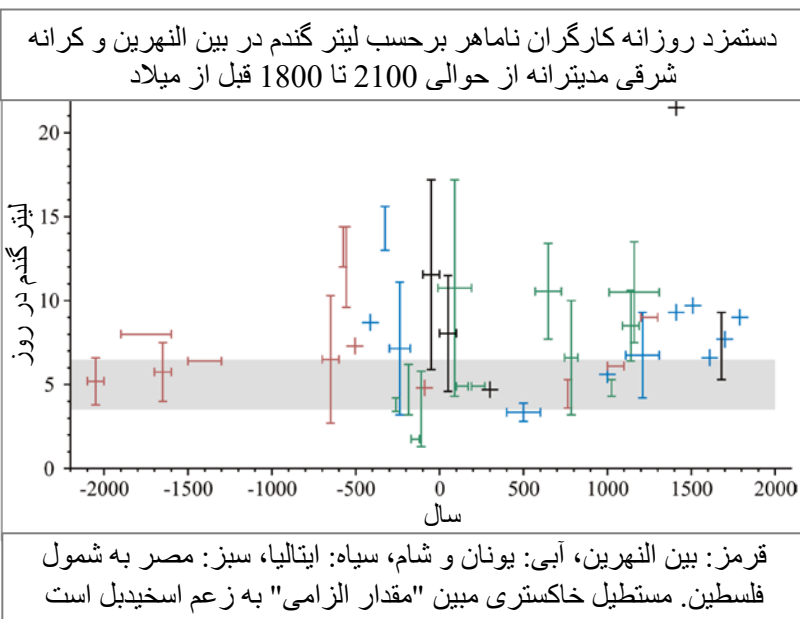
فراگیری در بیرون از اروپای رنسانس نیز بوده است. چنان که هزیود، شاعر یونان 7 قرن پیش از میلاد در شعر کلاسیک خود "کارها و روزها" می گوید:

... زیرا انسان مشتاق کار کردن می شود، هنگامی که به همسایه خود نظر می دارد:  
ثروتمندی که شتاب دارد شخم زند و بکارد و خانه خود را به نظم آورد  
و همسایه با همسایه می جنگد همین که یکی ثروتی بیاندوزد  
این برای انسان نزاعی شفافبخش است  
سفالگر از سفالگر خشمگین است، صنعتگر از صنعتگر  
گدا با گدا بر سر کین است و خنیاگر با خنیاگر

قصد من در این جا البته این نیست که ثابت کنم تعقیب سود و اقتصاد بازار در طول هزاران سال تاریخ جهانی، واقعیت همیشه و همه جا بوده است. بعضی از مورخان مدعی اند که اعتراضات اجتماعی علیه بسط اقتصاد بازار را می توان در هر جا که اقتصاد نقدی در آن بروز یافته، باز یافت. اگر این فرضیه درست باشد، آن گاه باید با چنین اعتراضاتی در اواسط نخستین قرن قبل از میلاد در سواحل شرقی مدیترانه، در شمال هند و در چین مواجه شد. تقریباً در همان زمانی که نقش پول به عنوان وسیله مبادله، در تعیین زندگی مردمان عادی آغاز می شود، ما به واقع به فیلسوفان و پیامبرانی برمی خوریم که رحم و شفقت را موعظه می کنند؛ از جمله طبعاً بودا، اما همچنین فیثاغورث، و دیگر فیلسوفان یونان باستان، پیامبران تورات، و به احتمال قوی زرتشت نیز.

من فکر می کنم که احتمال بسیاری هست که در برخی از دوره های تاریخی و در گوشه های مختلفی در دنیا یک نوع روحیه فراگیر برای تعقیب سود و منفعت بروز یافته بوده است. با چنین دیدی، حال می خواهم به بررسی یک نوع مهم از مناسبات کار که بر بستر این قبیل اقتصادها ظهور یافت، بپردازم؛ منظوم کار دستمزدی و به ویژه طرق پرداخت دستمزد کارگران است.

می دانیم که بعضی از تئوریسین ها، از جمله کارل مارکس، تراکم سرمایه را با تراکم فقر همراه می دانستند و بر این اساس فقرزدگی (*Verelendung*) کارگران را در این قسمت از جهان پیش بینی می کردند. خوشبختانه این پیش بینی درست از کار در نیامد، از جمله و نه در کم تأثیرترین میزان، به یمن کوششهای انترناسیونال اول که توسط خود مارکس بنیانگذاری شد و نیز به یمن جنبش کارگری که ماحصل انترناسیونال اول بود. ما چگونگی ایجاد و بسط اشکال پرداخت دستمزد کارگران ناماهر را در دیگر اقتصادهای بازار می توانیم در منطقه بزرگ بین ایتالیا و بین النهرین در طول نزدیک به سه قرن مشاهده کنیم (منحنی زیر). برخلاف والتر اسخیدل، که من داده های منعکس در این منحنی را مدیون او هستم، فکر می کنم آنچه که در سریهای زمانی قابل توجه ویژه است، نوسان های بین حداقل دستمزد - به عنوان بازتاب معیشت حداقل - و حداکثر دستمزد است. این نوسان ها دو الی سه برابر "معیار بابلی"، یعنی 6 لیتر غلات به هر شخص در هر روز است.



علل این نوسان ها در حال حاضر اصلاً روشن نیست. آنچه ظاهر آنها نشان می دهد، این است که پیشرفته ترین اقتصادهای بازار، تا آنجا که داده ای از آنها در دست است، لزوماً موجب فقرزدگی دم افزون کارگران ناماهر نمی شده اند، و حتی وضع معمولاً برعکس بوده است: به نظر می رسد به ویژه آن اقتصادهای بازار که خوب سازمانیافته بودند، بیشترین دستمزد ها را به کارگران می پرداخته اند. منظور بازارهایی مثل امپراتوری جدید بابل، آتن، امپراتوری رم، خاورمیانه زیر حاکمیت عباسیان،

مملوک ها و عثمانی ها، و ایتالیا در زمان رنسانس است. در این جا آثار "نظم بازار" مشهود است، اگرچه که نباید از یاد برد که درست همین قدرتهای نامبرده بودند، که می توانستند به کار نآزاد نظم دهند و نهادینه اش کنند.



به این ترتیب ما به آخرین دستاوردهای آخرین تحقیقات در عرصه تاریخ کار می‌رسیم: نوسان در میزان دستمزدها نتیجه نیروهای کور بازار نیستند، یا حداقل تنها نتیجه این نیروها نیستند. بلکه همچنین نتیجه عمل فردی و جمعی خود کارگران دستمزدی نیز هستند. شاید اثبات این نکته برای جوامع غربی محتاج استدلال چندانی نباشد. اقتصاددانان نهادگرا و مورخان اقتصادی – در رأس آنان دوگلاس نورث – بر حاکمیت قانون و توانایی چانه زنی به عنوان پیش شرط های رشد اقتصادی انگشت گذاشته اند. این اصول را می‌توان به مناسبات بین زن و شوهر در هنگام ازدواج و زناشویی نیز بسط داد. اما اعتبار آنها در توسعه مناسبات کار در یک جامعه نیاز به تأکید ندارد. در ارتباط با جوامع غربی می‌توان به لغو برده داری، قوانین حمایتی از کارگران مزدبگیر – به ویژه از زنان و کودکان – به قانون حق تحصیل، حق تشکل و اجتماعات، به شمول اتحادیه ها، حق اعتصاب و غیره اشاره کرد. کشورهایی که این حقوق را به بهترین وجه در حوالی 1900 سامان دادند، امروزه جزء ثروتمندترین هاینند. در این کشورها در کنار اتحادیه های کارگری، بسیاری دیگر از اشکال سازمانیابی همچون صندوق های بیمه مشترک و تعاونی ها شکوفا شده اند. این آخری در میان تولیدکنندگان خرد مستقل، برای مثال اتحادیه های کشاورزان، نیز بسیار مرسوم شده است. با نگاه مجددی به پشت سر، می‌بینیم که واحدهای صنفی برای موفقیت تولیدکنندگان مستقل و به درجائی همچنین برای خدمه آنان از اهمیت بسیاری برخوردار بوده اند.

امکان مهاجرت و استقرار در جای دیگری به عنوان مهاجر عامل دیگری در تغییر مناسبات کار بوده است که مایل ام بر آن مکتب کنم. با گسترش اقتصاد بازار در اروپا، و خاصه پس از 1500 بعد از میلاد مهاجرت و جابجائی افزایش فوق العاده ای یافت. انقلاب صنعتی و حمل و نقل با کشتی های بخار و قطار از سال 1850 به بعد تنها بیان سرعت گیری روندی اند، که از بسیار پیشتر جریان داشت. مهاجرت به ماوراء دریاها نقش و سهم مهمی در این روند داشت، اما مهاجرت به شهرها روندی به مراتب پراهمیت تر بود.

اکنون این پرسش به میان می‌آید که نقش مؤثر این عوامل، و مشخصاً سامان نهادی شده مناسباتی برای تولیدکنندگان مستقل و کارگران دستمزدی، در آن اقتصادهای بازار که پیشتر به آنها اشاره داشته ام، به چه میزان بوده است؟ اگرچه این جنبه از "تاریخ عمومی کار" هنوز در مرحله کودکی است، اما نمونه های بارزی وجود دارند که نشان می‌دهند بهبود در وضع معیشت و رفاه ایداً اهدائی نبوده اند. بدیهی است که هنوز یک چارچوب تحلیلی خوب برای رفورم های اجتماعی وجود ندارد. ما باید نقش واحدهای صنفی در نظر داشته باشیم، نه تنها در اروپای غربی بلکه در هر جای دیگری در دنیای کهن، که دغدغه معیشت و رفاه آدمی از قدیم و ندیم اما خستگی ناپذیر مطرح بوده است. من در ادامه به شرح مختصر قوانین اولیه غیراروپائی در ارتباط با کار و اقدامات جمعی ای که این قوانین میسر ساختند، می‌پردازم و در این چارچوب بر خاورمیانه و هند تمرکز خواهم کرد.

حتی در قدیم ترین متون قانونی باقیمانده از ایام کهن، مثل قانون حمورابی، می‌توان مقرراتی را برای مناسبات کار در خاورمیانه پیدا کرد. شاید مورد کمتر شناخته شده بیانات حکیمان اسلامی در این باره باشد. انواع مناسبات کار در هر دو مکتب قانونگذاری مالکی و حنفی تصدیق شده و به تفصیل تشریح شده اند. علاوه بر شکل گروهی عقد قرارداد کاری، که پیشتر در این نوشته به آن پرداخته ام، و به مشابهت با آن مناسبات، مناسباتی وجود دارد که اودوویچ (Udovitch) به آن "شراکت کاری" نام داده است. قانون اسلامی توجه بسیاری را به پدیده اقتصادی "شراکت" نشان داده است. منظور از شراکت، "روی هم گذاشتن" پول، کالا یا مهارت برای دست زدن به کسب و کار است. وقتی مهارتها به اشتراک گذاشته می‌شدند، سرمایه اصلی حاصل از آن مقدمتاً همان کار و مهارت شرکا بود و شراکت هم لفظاً "شرکت افراد" توصیف می‌شد. در این باره مکتب حنفی فقط از صنعتگران آموزش دیده بومی، مثل آهنگران و نساجان سخن می‌گوید، اما مکتب مالکی گروه های شغلی بسیار متنوع تری را شامل می‌شود.

با سلطه قوانین اسلام بر بیشتر مناطق هند، این قوانین نه تنها با جامعه ای به مراتب پیشرفته تر با روابط گسترده پولی، بلکه با یک سیستم قانونی دیرینه روبرو شدند، که قدمتی هزارساله داشت. این سیستم قانونی علاوه بر منابع درآمد رهبران مذهبی و کاست جنگجویان، تجارت و کار مستقل در بخش کشاورزی را برای ویش ها<sup>6</sup> و کار دستمزدی را برای شودرا<sup>7</sup> به رسمیت می‌شناخت. دانش ما در این باره که نقش این سیستم در عمل چه بود و چگونه با سیستم های قانونی اسلامی و بعداً استعماری ترکیب شد، هنوز فوق العاده کم است. جالب این که جنبش کارگری در دوره آخری هند مستعمره ضعیف بود، اما در دوره های پیشتر از آن چنین نبود. به عنوان مثال یک مطالعه موردی را در اینجا ذکر می‌کنم: تحقیقات نشان داده اند که در سالهای 1790 کارخانه باروت سازی ایچاپور در شمال کلکته، با 2500 کارگر، یکی از بزرگترین کارخانه های دنیای زمان خود بود. اما نه فقط این، بلکه این نیز آشکار شده است که کارگران فصلی دستمزدی معقولی دریافت می‌کرده اند و برای یک دستمزد درخور به سختی مبارزه کرده بوده اند. نیل به چنین

دستمزدی مستلزم تعداد قابل توجهی از اعتصابات و دیگر اشکال اعتراضات جمعی بود، که از جمله از اول ماه می 1783 به پرداخت خسارت به کارگران، برابر آخرین دستمزد ماهانه آنان، به علت حوادث کاری انجامیدند.



با استفاده از یافته های تحقیقات طولانی در باره اروپا و اوراسیا، می توان نتیجه گرفت که تمدنهای با بازارهای بسیار پیشرفته مدتهای درازی وجود داشته اند. این بازارها در جایی سر برمی آوردند و در جایی دیگر از بین می رفتند. از این واقعیت برمی آید که ادعای یگانگی اروپا، دایر بر این که بازارها، به شمول بازار کار، تنها در یک نقطه و در یک لحظه تاریخی شکل گرفته اند و متعاقباً جهان را به تسخیر خود درآورده اند (چنان که مثلاً امانوئل والرشتابین ادعا می کند)، دست کم قابل تردید جدی است. این نتیجه، برای تاریخ کار، نه تنها به این معناست که تحولات اجتماعی - اقتصادی در واقعیت به طرّقی به مراتب پیچیده تر از الگوهای علت و معلولی که اسمیت، مارکس، وبر و پولانی ترسیم کرده اند، به وقوع پیوسته اند. تحقیقات تطبیقی در تاریخ کار همچنین به تعداد بسیاری "موقعیتهای آزمایشگاهی" دسترسی یافته است. این موقعیتهای زمانی که ما نه فقط به بررسی مناسبات بیرونی بلکه همچنین به مناسبات درونی کار بپردازیم، اهمیت بیشتری خواهند یافت.

به نظر من نتیجه تبعی این تحقیقات این است که اگرچه اکنون کار مزدی، سوای کار خانگی، به شکل مسلط مناسبات کار تبدیل شده است، اما هنوز هم شواهد کافی برای این ادعا وجود ندارد که ما به انتهای یک مسیر تکاملی روشن و تعریف شده از مناسبات کار رسیده ایم.

## آخرین تحولات

تا اینجا به کفایت در باره گذشته گفته شد. حال در باره "تاریخ کار" در زمان حال چی می توان گفت؟ منظورم تحولات تاریخی از پس از بحران نفت در سالهای 70 قرن گذشته است. با گفتن این که مارش جهانی کار مزدی در سراسر جهان جریان یافته است، هنوز حرف آخر زده نشده است. از هرچه بگذریم، درست در حالی که میزان کل کار مزدی مدام افزایش داشته است، از سالهای 1850 به این سو تغییرات قابل توجهی نیز در خصلت آن رخ داده اند. به نظرم کلاً از سالهای 1970 به این سو ما شاهد سه نقطه عطف در شکل کار مزدی بوده ایم: شروط منعطف تر قراردادهای کار و تعهدات متقابل کار و کارفرما نسبت به یکدیگر (تغییر قرارداد کار و کارپایی)، تشدید تلاش کاری در هر خانوار خاصه در اثر مشارکت بیشتر زنان در بازار کار مزدی، و بالاخره جابجایی توازن قوا در نهادهای مربوط به بازار کار. این تغییرات قطعاً به همین چند دهه اخیر مربوط اند و شاید بهتر از هر جای دیگری در کشورهای اروپای غربی، که از قانونگذاری اجتماعی پرتفصیلی برخوردارند، ملموس باشند. به باور من این تغییرات نقاط عطف واقعاً تاریخی ای را بیان می کنند و سزاوار است که در یک چارچوب جهانی مورد ارزیابی قرار گیرند.

## تغییر قرارداد کار و کارپایی

قرارداد کار در اروپای غربی دارای دو منبع قانونی است: قانون استخدام و قانون تجارت. موضع حقوقی نسبت به مستخدمان، و به تبع همچنین نسبت به شاگردان و کارآموزان، در ابتدا موضعی ماهواً پدرانه بود. مزدبگیران قانوناً همچون "کودکانی" تلقی می شدند که زیر آمریت (اتوریته) پدرانه یا مادرانه کارفرما کار می کردند و غالباً هم با او زندگی می کردند. از این رو این نوع مناسبات کار حاوی وجوه ناآزاد بسیاری بود. این مناسبات در سیستم قانونی آنگلو ساکسون حتی به این معنا بود که نقض قرارداد کار ذیل قانون جزا قرار می گرفت و نه ذیل قانون مدنی. قرارداد کار، به معنای توافقی بین یک کارفرما و کارگر قانوناً برابر با او، برعکس قرارداد استخدام، مبتنی بر قانون تجارت عقد می شد. مناسباتی مشابه این در جهان اسلام قرون وسطی نیز وجود داشته است. برابر این مناسبات بود که در

"مدونه" (نظامنامه قانون مالکی تألیف محمد ابن سحنون) در قرن نهم میلادی آمده است: "هر آنچه در یک معامله مبتنی بر درهم مجاز باشد، در یک معامله مبتنی بر دست هم مجاز است."



سلطه قرارداد تجاری بر مناسبات کار در جهان آنگلساکسون در قرن 19 آغاز شد، ابتدا در امریکا و حدود نیم قرن بعد در انگلستان. سپس از طریق اصولی که انقلاب فرانسه مروج آنها بود، به بقیه اروپا کشیده شد. قانون معاصر تفصیلی کار، مشخصاً در اروپای غربی پا به عرصه حیات نهاد.

این سیستم در دهه های اخیر مورد تهاجم قرار گرفته است و آتش بسی در چشم انداز دیده نمی شود. حمله در درجه اول چندان متوجه نفس قرارداد کار و حمایت قانونی از آن نبود، بلکه متوجه مزایای کارگران و تثبیت این مزایا در دولت رفاه بود. همین که دولت رفاه به کمال خود رسید، بحران نفت

در سال 1973 و وابستگی معیشت شمار فزاینده افراد به کمکهای دولتی، امکان دوام این سیستم را زیر سؤال کشید. تعداد بسیاری از تقاضاهای کمک از دولت توسط کسانی صورت می گرفت که قانوناً "آسیب پذیر" تلقی نمی شدند. حتی سازمانهای کارفرمایی و اتحادیه ها نیز به این کمکها توسل می جستند. ماحصل امر تبدیل اعتبارات موجود به مساعده های بیکاری و بازنشستگی زود هنگام بود. واقعیتی که چالش تضمین شغل و ترکیب آن با تضمین درآمد را آشکار کرد. در مباحث عمومی، استفاده، سوء استفاده و عدم تناسب حمایتهای اجتماعی به یک لایبرنت اخلاقی تقریباً غیرقابل درک تبدیل شد، خاصه اگر موضوع مهاجران و نسلهای بعدی آنان نیز مطرح می بود. تقریباً تمام کشورهای اروپای غربی با واریانتهائی از این وضع نامساعد مواجه شدند.

بعد از بروز چند بحرانی اقتصادی ریزودرشت، خود قرارداد کار هم مورد حمله قرار گرفت. در درجه نخست انحصار دولتی در امر کاریابی (وساطت در بازار کار) آرام اما مدام شکسته شد. در دنیای آلمانی زبان، این انحصار در رقابت سنگینی با بنگاه های کاریابی خصوصی، بیشترین تکامل را یافته بود. در سال 1922 "قانون عمومی کاریابی" اختیار کاریابی را تماماً به دولت سپرد، در حالی اجرای آن به سازمانهای کارگری و کارفرمایی واگذار شده بود. مدلهای مشابهی در همه جا ایجاد شدند. در این روند نقش سازمان بین المللی کار، که حامی قدرتمند این مدل بود، کم نبود. دلیل دیگر این بود که این مدل بر چارچوب سیاست اقتصادی کینزی، که پس از جنگ جهانی دوم پیش شد، انطباق داشت.

اما اکنون دیگر مدتی است که کمیسیون اروپا "قرارداد منعطف کار" را به میان کشیده است. ادعا می شود که این نوع قرارداد به لحاظ اقتصادی نه فقط به سود کارفرما، بلکه همچنین به سود کارگر تمام خواهد شد. امروزه تقریباً هر کس به صورت "اوپراتورهای مستقل خویش فرمائی" دیده می شود، که انگار قادر به ملاحظه همه جانبه منافع خویش است. جای تعجب است که گاه حق اخراج کارگر به عنوان یکی از دلایل عدم توانائی اروپا برای خروج از بحران طرح می شود. از پس از اقدام کمیسیون اروپا تعداد "خویش فرمایان" افزایش قابل ملاحظه ای یافته است. تحلیل این واقعیت بر این اساس که "خویش فرما جماعت خود داوطلب آن بوده اند" ساده کردن مسئله است. حجم بسیاری از بیکاری پنهان زیر ماسک خویش فرمائی، به عنوان تنها چاره، پنهان شده است. شمار امکانات شغلی دائمی قویاً کاهش، و تعداد قراردادهای کار موقت شدیداً افزایش یافته است.

مدل اروپائی مدتها به عنوان یک مدل نمونه، در برخی نقاط دیگر دنیا تعقیب می شد، مقدمتاً در چارچوبی استعماری، و البته نه فقط به این علت. سپس سازمان بین المللی کار به انتقاد بیشتر و بیشتری از سیاستهای استعماری کار برخاست. در نتیجه توجهات از مبارزه علیه کار ناآزاد به حمایت از حقوق کار، قراردادهای جمعی، ایمنی و امنیت کار بیمه خطرات شغلی کشیده شد. در مستعمرات، بخش عمومی اولین بخشی بود که از نتایج این تغییرات برخوردار شد. این واقعیت که عده بسیاری از کارمندان بخش دولتی در مستعمرات، اهالی کشور استعمارگر بودند، در این امر تأثیر بسزائی داشت.

اولین اتحادیه های کارگری که در بیرون از جهان آتلانتیک (شامل اروپا، آفریقا و آمریکا) ایجاد شدند، اتحادیه های کارکنان دولتی و شاغل در شرکت های راه آهن، خاصه رانندگان قطار بودند. سپس اتحادیه هایی در شرکت های بزرگ، که اروپائیان در آنها حضور مسلط داشتند، ایجاد شدند؛ مثلاً در کارخانه های نساجی و در معادن هند. در دوره های آخری استعمار و پس از استعمار، این اتحادیه ها کوشیدند مدل شان را به دیگر بخش های کار جامعه گسترش دهند. آن بخش هایی از اقتصاد که در آنها قوانین تفصیلی کار و نقش قانونی سازمان های کارگران جاری بودند، "بخش رسمی" نام گرفتند و باقی بازار کار – که اکثریت جمعیت کارگران را شامل می شد – "بخش غیررسمی" نام گرفت.



پاریس، 1934: تظاهرات کارگران به رهبری "شعبه فرانسوی کارگران انترناسیونال" SFIO

در حالی که بخش هنوز کوچک رسمی در مستعمرات پیشین رو به گسترش داشت، در دهه های اخیر سیر معکوسی را طی کرده و کوچک تر شده است. این روند تا حدودی ناشی از "ملی زدائی" (خصوصی سازی) صنایع و خدمات است، که در بسیاری از کشورها اعمال شده است. بخش غیررسمی و نامنظم در سراسر دنیا گسترش یافته است. بدون شک تغییراتی که در کشورهای سوسیالیستی سابق رخ داده اند، در این روند سهم بزرگی داشته اند. مورد بسیار قابل توجه، روند غیررسمی کردن "دوفاکتوی" کار در چین است. ایده آل لیبرالی کارگری که به عنوان "کارفرمای کوچک" مدام در کار بهبود وضع خویش از طریق تغییر مدام شغل اش است، اکنون در چین یک

واقعیت است. این گرایش به روشنی در کتاب *دختران کارخانه*، به قلم تی چانگ ترسیم شده است. وو چومینگ، شخصیت اصلی داستان، که 17 سالگی در دفتر یادداشتهای روزانه اش نوشته است:

ببین وو! تو نمی توانی مدام این جور زندگی کنی! فکر کن! الان شش ماه تمام است که داری در این کارخانه کار می کنی. اما چی عایدت شده؟ عین کار قبلی ات. خودت می دانی تمام عمرت را هم که به جای یک کارگر مهاجر در بخش قالب گیری پلاستیک کار کنی، به جایی نمی رسی. بنابراین برو پی کاری که آینده داشته باشد.

نیاز به استدلال نیست که تغییر شغل مکرر تنها به طور موقت و برای کارگران محدودی می تواند قرین موفقیت باشد. برای قریب به اتفاق کارگران و در بیشترین دوره زندگی کاری شان چنین رویکرد بیقرار و بیرونی به کار نمی تواند گزینه ای باشد.

### تشدید تلاش کاری (افزایش ساعات کار)

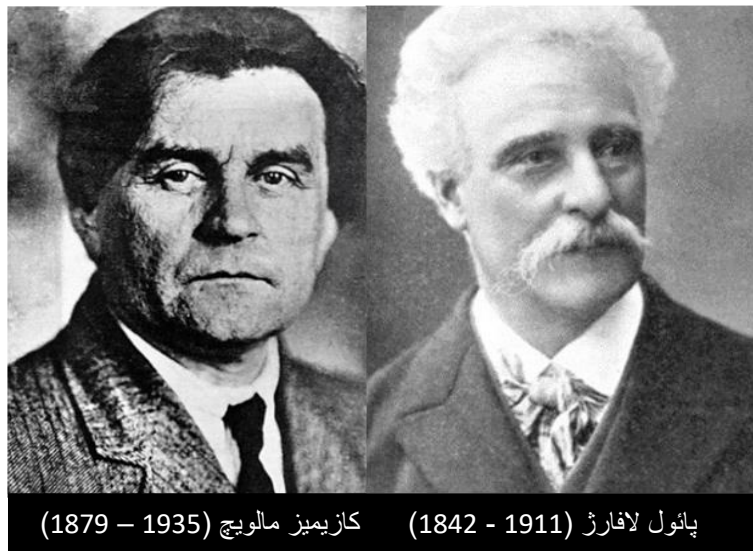
تشدید تلاش کاری در هر خانوار، خاصه به علت افزایش کار مزدی زنان، نقطه عطف دومی در عرصه مناسبات کار در دهه های گذشته بوده است. این روند خاصه از آن رو جالب است که درست بر خلاف گرایش اصلی ای است که از قرن 19 جریان داشت و با اعلام هفته کار 35 ساعته در فرانسه در سال 1998 به اوج رسیده بود. آن گرایش تاریخی در زمان خودش کاملاً منطقی به نظر می رسید، زیرا با گسترش مکانیکی کردن و بنابراین افزایش تولیدوری کار، این امکان فراهم شده بود که در زمان معین تولید مدام بیشتری صورت گیرد و – به فرض توزیع عادلانه رفاه – محصولات تولیدشده توسط کارگران مصرف شوند.

دوره های شومی در قرن 19 که در آنها روزکار 12 ساعت و بیشتر بدون تمایز برای عموم کارگران – اعم از زن و مرد و کودک و بزرگ – رایج بود، گام به گام محدود شدند. اولین گام بزرگ با تثبیت روزکار 8 ساعته برداشته شد. این اقدام در هلند در سال 1919، در اوضاع آشفته پس از جنگ جهانی اول انجام شد. این افتخار بزرگی برای جنبش کارگری بود. نخست وزیر سوسیالیست فرانسه، لئون بلوم، در سال 1936 هفته کار 40 ساعته را در فرانسه اعلام کرد. گام دوم در بسیاری از کشورهای اروپایی اعلام شنبه به عنوان روز تعطیل بود، که محدودیت 40 ساعت کار در هفته

را تثبیت می کرد. مجلس هلند این قانون را در 23 دسامبر 1960 تصویب کرد و به دنبال آن به تعداد روزهای مرخصی استحقاقی نیز به میزان قابل توجهی افزوده شد.

حرکت مدام به سوی ساعات کار کمتر و اوقات فراغت بیشتر، دست کم در حال حاضر متوقف شده است. همان گونه که پنج روز کار در هفته در آمریکا 10 سال زودتر از اروپا معمول شد، سیر برگشت هم ابتدا در آمریکا مشاهده شد. امروزه یک زوج آمریکائی ساعات بسیار بیشتری را نسبت به یک زوج اروپائی به کار اشتغال دارد، و فقط از نیمی از ساعات مرخصی آن زوج اروپائی برخوردار است. با این حال تعداد ساعاتی که یک اروپائی کار می کند نیز در حال افزایش است. در هلند این روند را خاصه در مشارکت بسیار بیشتر زنان در بازار کار می توان مشاهده کرد. این درحالی است که تعداد متوسط ساعاتی که زنان هلندی کار می کنند و بابت آن مزد می گیرند، به میزان قابل ملاحظه ای از دیگر کشورهای اروپا کمتر است.

من در اینجا در صدد پرداختن به جزئیات مربوط به ناسازه (پارادوکس) افزایش تولیدوری کار، افزایش ساعات کار و کاهش قدرت خرید، که سالهای بسیاری در کشورهای اروپائی و آمریکا مشهود است، نیستم. اما می خواهم تأکید کنم که این روند در تقابل آشکاری با روند قرن گذشته دارد. حوالی 150 سال پیش نیز وضع مشابهی بروز کرد: زمانی که افزایش مکانیزاسیون و تولید با افزایش ساعات کار فقر خانواده های کارگری ترکیب شده بود؛ ترکیبی که کسی برای آن توضیحی نداشت. در آغاز دهه 1880، پائول لافارژ، که پیشتر هم از او اسم برده ام، خطابه پرشور و طنزآلود خود، زیر نام *حق تنبل بودن*، را نوشت. او در این خطابه نه به دفاع از تنبلی بلکه به مطالبه حق داشتن وقت آزاد برخاسته است. او خطابه بلند خود را، انگار که دعا می کند، با انتقاد از فرسودن کارگران با کار سنگین و این دادخواست به پایان می برد:



پائول لافارژ (1842 - 1911)      کازیمیر مالویچ (1879 - 1935)

*آه ای تنبلی، به رنج طولانی ما رحم کن!  
ای تنبلی، ای مادر هنرها و فضیلت‌های  
نجیب، تو مرهم درد انسانها باش!*

بازتاب آینده نگرانۀ این دادخواست را می توان بعدها در بیانیه ای که کازیمیر مالویچ، هنرمند روس، در سال 1921 صادر کرد، باز یافت:

*همۀ آنچه در گذشته انجام می شد، فقط و فقط محصول کار آدمی بود. اما الان آدم دیگر تنها نیست. ماشین آلات هم هست. لابد در آینده فقط ماشین آلات خواهد بود، یا چیزی که بی شباهت به ماشین آلات نخواهد بود.*

سپس دوران خوش بینی سالهای پس از انقلاب روسیه در 1917 فرارسید. از نظر لافارژ بورژواها بزرگترین شرّ مسلم بودند. آنها آنچه را که کارگران تولید می کردند، مصرف می کردند، و در اثر شکمبارگی، عیاشی، حرص و رفتار فرومایه شان هلاک می شدند.

در همان ایام و مستقل از لافارژ، الکساندر وایلی Alexander Wylie، سرمایه گذار اسکاتلندی، نیز درگیر همان ناسازه بود. او نیز در کتاب خود به نام *کار، فراغت و تجمل* انگشت اتهام را به سوی همسلکان خویش در صنعت نشانه گرفت و نیز به سوی اقتصاددانانی که به زعم او می کوشیدند ساعات کار طولانی و نابرابری اجتماعی را با احاجات فریبنده توجیه کنند. با این حال او مدعی می شود که "نهایتاً این خود کارگران اند که به اندازه رؤسای شان قربانی تجمل خواهی اند." دلیل او این است که کارگران "به جای آن که دستمزدشان را صرف آموزش فرزندان، یا برای روز مبادا ذخیره کنند، بخش نامتناسبی از آن را صرف الکل، توتون، و مصرف بیش از حد تنقلات می کنند." الکساندر وایلی فکر می کرد که کارگران می توانند دستمزدشان را صرف غذاهای سالم، تعاونیهای مصرف، تأسیس شرکتهای بیمه ناظر به خود، و تشکیل انجمنها کنند.



پیش از آن که ما – قطعاً با تأیید و تقدیر پائول لافارژ – به ریشخند الکساندر وایلی دست بزنیم، باید در نظر داشته باشیم که بخشی از کارگران دقیقاً دست به همان اقداماتی زدند که وایلی پیشنهاد کرده بود. این دست نگرانی نسبت به سلامت زندگی کارگران از زمره نکات برنامه ای همان جنبش نوین کارگری ای بود که سرانجام به کاهش ساعات کار نائل شد.

### جابجایی توازن قوا در نهادهای مربوط به بازار کار (تغییرات در جنبش کارگری)

سومین نقطه عطف تاریخی در مناسبات کار در دوران معاصر تضعیف جنبش کارگری و کم رفق شدن آن – یا به عبارت فنی تری، خصوصی سازی شرایط کار و بیمه ها و تأمین اجتماعی از طریق انتقال قدرت از مؤسسات دولتی و شرکتی به بازار آزاد – بوده است. اتحادیه های کارگری از اواخر قرن 18 در انگلستان، و از اواسط قرن 19 در اروپا پا به میدان گذاشتند و، چنان که پیشتر یادآور شدیم، به موازات آنها مؤسسات بیمه غیرانتفاعی و تعاونیهای مصرف کنندگان نیز شکل گرفتند. در بسیاری از کشورها اتحادیه های کارگری به قدرت قابل توجهی دست یافتند. اتحادیه سراسری آلمان و کنگره اتحادیه های کارگری انگلستان نمونه های بارز اتحادیه های پر قدرت بوده اند. همچنین باید از اتحادیه های کارگری هلند، که نقش برجسته ای در شورای اجتماعی-اقتصادی و دیگر ارگانهای مشورتی سیستم هلند ایفا کرده اند، یاد کرد. در هلند "غلظت اتحادیه ای"، به عنوان نسبتی از نیروی کار، در مدتی طولانی با افت و خیز های ناچیزی، مدام سیر صعودی داشت، اما از نیمه دوم قرن گذشته در حدود 40 درصد ثابت شد. در فاصله 1980 تا 1989 این نسبت به 24 درصد سقوط کرد و به این ترتیب آنچه که از سال 1920 آرام آرام به دست آمده بود، در مدت کوتاهی از دست رفت. برابر داده های مرکز آمار هلند، در حال حاضر غلظت اتحادیه ای 20 درصد است. مؤسسات بیمه غیرانتفاعی و تعاونیهای مصرف کنندگان هم، به عنوان انجمنهای کارگری، دیگر فاقد اهمیت اند.

بدون شک این افت علل مختلفی دارد. خود اتحادیه ها بیش از همه، نگران دو روند اند: غیبت اعضای جدید و پیامدهای ناشی از خاکستری شدن جمعیت. اگرچه اعلام جنگ علیه اتحادیه ها توسط برخی از دولتها نیز در این زمینه نقش داشته اند – کافی است مقابله بیرحمانه مارگارت تاچر را در سالهای 1984 – 1985 با کارگران معدن انگلیس به رهبری آرتور اسکارگیل به یاد آورید – بی علاقگی سیاسی بخش بزرگی از کارگران نقش تعیین کننده داشته است. این نکته البته در باره اتحادیه های کارگری در اروپا، در کشورهایی که عضویت در اتحادیه ها اختیاری است، حق عضویت نسبتاً پائین است، و کارگر معمولی ترسی از اخراج بابت عضویت در اتحادیه ندارد، صادق است.



اعتصاب کودکان کار در فیلادلفیا: ما می خواهیم به مدرسه برویم

در عرصه جهانی نیز، اگرچه در نگاهی کلی غلظت اتحادیه ای نسبت به اروپا بسیار پائین تر است، اما می توان روند مشابهی را مشاهده کرد. در برخی از کشورها که حق انجمن و تشکل، ولو به صورت عملی و نه رسماً، وجود دارد، درصد کمی از جمعیت کارکن به اتحادیه ها می پیوندند. امروزه در مقیاس جهانی بین 5 تا 10 درصد تمام کارگران مزدی به اتحادیه های کارگری سنتی تعلق دارند. البته انجمنهای غیراتحادیه ای کارگران نیز وجود دارند، اما این انجمنها نیز موجب تغییر قابل ملاحظه ای در درصد گفته شده نیستند.

من فکر می کنم درک مورخان مناسبات کار از این روند سازمان گریزی تا حدودی مغشوش است، به این دلیل که آنان توجه بسیار کمی به مناسبات درونی کار داشته اند. مناسبات کار فقط از عضویت مشترک در اتحادیه یا شرکت گاهگداری در اعتراضات جمعی تشکیل نشده است. چنان که پیشتر متذکر شده ام، نه تنها دینامیسم درونی در کار قراردادی جمعی قوی است،

بلکه مناسبات کاری متقابل بین کارگران منفرد دارای قرارداد کار جداگانه نیز جزئی تفکیک ناپذیر از تاریخ کار است. تاریخ اقدامات جمعی بسیار مهم است، اما تاریخ مناسبات اجتماعی در سطوح خرد نیز قابل اغماض نیست.

## نتیجه

سه نقطه عطف تاریخی در تحول کار از میانه قرن نوزدهم، که در این بخش توصیف کردم، و روندهایی که حدوداً در سالهای 70 قرن پیش وقوع یافتند، آشکارا به هم مرتبط اند، گرچه آن نقاط عطف هنوز توضیح این روندها نیستند. البته باور نئولیبرالی بسیاری از آکادمیسینها و سیاستمداران به برتری یک نهاد مجرد، یعنی "بازار"، به هزینه دیگر نهادها همچون اتحادیه های کارگری، سازمانهای کارفرمایی، سیاستهای اجتماعی - اقتصادی دولتهای ملی، تقویت شده است. و البته بحرانهای پی در پی اقتصادی از سال 1973 به این سو، شتاب گرفتن جهانی از همان زمان، شکل گیری اتحادیه اروپا، انتقال قدرت از جهان آتلانتیک به آسیا و به دیگر نقاط جهان نیز در این روندها دخیل بوده اند. اما هنوز نمی توان گفت - حال که به نظر می رسد قرارداد اجتماعی پیشین دیگر پاسخگوی انتظارات نیست - عوامل لازم برای تحول بعدی مناسبات کار فراهم آمده اند.

عالمان اجتماعی، به شمول مورخان کار، مدتها بر این نظر بودند که کمابیش از اوضاع دنیا اطلاع دارند، می دانند که سابقه این وضع چیست و بنابراین محتمل ترین تحول آینده چیست. اما اگر صادق باشیم، باید اقرار کنیم که در واقع درک روشنی از آن نداشته ایم. طبعاً ما پیشتر و بیشتر آمده ایم، با این امید که به اتکای دانش مان پیشرفت خواهیم کرد. با این حال در واقع تاریخ پیچیده کار انسانی، که اکنون به عنوان تاریخ کارگران سراسر جهان در بلندای تاریخ تلقی می شود، هنوز باید نوشته شود. برای افراد نامتخصص حتی فکر کردن در باره این تلقی ممکن است دشوار باشد. اما برای مورخان آباستن چالش بزرگ و نوئی است. هنوز کار بسیاری باید انجام شود.

---

1- در زبان فارسی کلمه کار هم برای work و هم برای labour یا labor انگلیسی استفاده می شود. مقاله تفاوت معنای این دو را توضیح خواهد داد.

2- مقاله در سال 2013 نوشته شده است.

3- هاری پلکت (Harry Pleket) بر این نظر است که اقتصاد امپراتوری رم در اساس تفاوتی با اقتصاد اروپای غربی در فاصله 1400 تا 1700 یا حتی شاید 1800 نداشته است. اما این ادعای او، به تصریح خود او، ابدأ به این معنا نیست که در خلال این مدت هیچ تغییری رخ نداده بوده است. من به پیروی از پلکت، و برخلاف نظر ماکس وبر، می پذیرم که بازار در زمان رم همان قدر متحول شده بود که در زمان رنسانس.

4- فدراسیونی از هشت کشور مستعمره فرانسه در غرب آفریقا، شامل موریتانی، سنگال، مالی، گینه، ساحل عاج، نیجر، بنین و بورکینافاسو.

5- جمهوری سرزمینهای ندرلند بین 1588 تا 1795 کنفدرالی مشابه یک پیمان دفاعی و وحدت کمرگی بود. بخش اعظم این جمهوری کشور امروزی هلند (ندرلند) را شامل می شد. این جمهوری در قرن 17 از قدرت سیاسی و اقتصادی بزرگی برخوردار بود و مدتی طولانی نقش اصلی را در صحنه جهانی ایفا می کرد.

6- سومین مرتبه از نظام کاستی هندوئی در هند شامل بازرگانان، کشاورزان، دامداران، صنعتگران و ...

7- چهارمین و آخرین مرتبه از نظام کاستی هندوئی شامل کارگران.